

در سازمان خلافت عباسی، اهمیت شرطه بدرجه بی بود، که منصور خلیفه بزرگ عباسی شرطه را از عناصر اربعه خلافت شمردی، تاناتوان را از تجاوزتوانا نگهداردا^۱ و هنگامیکه به خراسان امیران معتمد دربار را می فرستادند، صاحب شرطه را هم یکی از رجال مهم دربار با او مقرر میکردند، چنانچه در سنه ۱۷۸ هـ ۷۹۴ م چون هارون الرشید، وزیرزاده خرد فضل بن یحیی برمکی را بر خراسان امیر ساخت، ابراهیم بن جبریل یکی از مشاهیر دربار عباسی را برسم شرطه و حرس (رئیس پولیس) گماشت، که در فتح کابل هم با او بود، و درین فتح هفت هزار هزار (هفت میلیون) درهم به دست آورده بود.^۲ در سنه ۱۲۹ هـ ۷۴۶ م چون ابو مسلم خراسانی در خندق ماخوان مامورین خود را مقرر کرد، درانجمله ابو نصر مالک بن هیشم را بر شرطه و ابو اسحاق خالد بن عثمان را بر حرس (گارد) خویش گماشت.^۳

در آغاز پیدایش، این مر سسه تابع دیوان قضا بود، زیر او وظیفه آن تنفیذ احکام قاضی و اقامه حدود بود، و آنچه قاضی فیصله کردی، قوای شرطه آنرا بمورد عمل و اجرا گذاشتی. ولی بعد ازین صاحب شرطه از دیوان قضا منفک شد، و استقلالی را در نظر و تحقیق جرایم بدست آورد، و حتی در عصر هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ هـ) نظام جدیدی بوجود آمد که یکنفر معتمد، و ظایف صاحب شرطه و سردار لشکر هر دورا بجای می آورد.

پس شرطه دو قرن نخستین اسلامی عیناً وظیفه پولیس کنونی را در تحقیق و تفتیش جرایم و قیام امن و حفظ عدالت داشت، و در قرن چهارم صاحب شرطه را کورتوال و موسسه پولیس را کورتوالی گفتند، که نام محلی پبنتو بود، مرکب از کورت بمعنی قلعه و وال ادت بمعنی شهردار و صاحب قلعه. ولی این نام اصیل و یک هزارساله

۱- تاریخ تمدن اسلامی ۱/ ۱۸۰

۲- طبری ۶/ ۴۶۳

۳- طبری ۶/ ۳۴

۴- تاریخ الاسلام الیاسی ۱/ ۳۶۰

۵- مقدمه ابن خلدون ۲۱۸

داخلی درین اواخر به قوماندان و قوماندانی تبدیل شد، که هیچ ارزش تاریخی و ادبی و ملی ندارد!!!

دیوان قضا

از چگونگی امر و قضا و دادگری در اراضی شرقی مملکت و قلمرو کابلشاهان ورتیلان خبری نداریم، جز اینکه هیون تسنگ در حدود (۶۳۰هـ.ق) از وضع جرایم و شکنجه و جزای آن صحبت کرده، و از مزبور جزای آن جزاء و محاکمه عادلانه و نبودن جزای جسمانی در حین تخلف از او امر حکومت خبر میدهد، و گوید اگر کسی از قوانین اجتماعی و آداب معاشرت و عدالت تجاوز کند، و یا از صداقت بگذرد، جزایش بریدن بینی یا گوش یا دست و پای و گاهی نفی البلد است، و در مقابل تقصیر کوچک جریمه نقدی گرفته میشود، و اگر شخصی ملزم بگناه، منکر گردد، برای تحقیق قضیه و صدور احکام، چهارنوع آزمایش و وسایل اثبات جرم بکار برده می شود، و بعد از اثبات محکوم میگردد.^۱

ازین گذارش هیون تسنگ برمی آید، که برای تحقیق جرایم و اجرای قوانین جزا و محاکمه و صدور حکم، مرجعی در سازمان اداری آن هنگام وجود داشته، که در عصر اسلامی همین وظایف اداری به قاضی و صاحب شرطه سپرده شده است.

در جامعه زردشتی خراسان و قسمت های غربی و جنوبی کشور که آیین دادوری و قضا مطابق سنن مزدیسنا جریان داشته، معلومات کافی بوسیله کتب کیش زردشتی و سنتی پهلوی به ما رسیده، که وضع قضایی این سرزمین را مقارن ظهور اسلام و نشر فتوح عربی روشن می سازد، و مادرینجا بحواله استاد کریستن سین که از کتب سنتی پهلوی و دیگر منابع معتبر فراهم آورده، بکلیات مطالب این موضوع اشارت کنیم: دیوان عدالت و دادوری از زمانهای قدیم در سازمانهای اداری آسیای میانه وجود داشته، و در عصر ساسانی نیز منصب قضایی در نهایت اعتبار بود، و تنها شخصی

۱- سی- یو- کی کتاب دوم ۱۳۹

باین مهم گماشته می‌شد، که صفات تجربه و امانت و قانون‌دانی درو جمع، و درین موارد بدیگری نیاز مندی نداشته باشد.^۱

در عصر ساسانی شش خاندان بزرگ و معروف رجال دربار موجود بودند که امور مختلف کشور را بر سهیل توارث اداره میکردند، و منصب قضای دربار نیز بیکی ازین دو دمانها تعلق داشت، و در ولایات نیز همواره قاضی را از طبقه روحانیان مقرر میداشتند، و بنا برین ذکر قاضی (دادور آنوقت) همواره با طبقات روحانی دیگر مانند دستوران و موبدان و هیربدان می‌آید، که قاضی را دازور، و قاضی القضاة را شهر دازوریا دازور دازوران میگفتند^۲ که گاهی برخی از وظایف او را شخصی دیگر بنام آیین بد اجرا کردی (غالباً صاحب شرطه یا مفتی عصر اسلامی)

در ولایات نیز یک دازور (قاضی) مقرر بود، که در مناطق مربوطه و نفر کاردار قضائی دیگر بنام سروشور ذاریگک (ناظر شرعی) و دستور همداذ (نایب دستور) با او در امور قضا کمک کردند، و قاضی عسکر اسپاه دازور گفتندی، و هم گاهی هیربدان یعنی سده آتشکده‌ها مانند دازوران حکم قضائی صادر کردند.^۳

بموجب احکام سنت مز دیسنا، گاهی محاکم مخلوط بشمول دازوران متعدد وقتاً تشکیل شدی، که گواهان و مدعیان قضیه را در مدت معین میخواندند و دعوی را می شنیدند و فیصله را صادر میکردند، و کسانی که به محاکم برای اظهار مطالب و دعوی خود می آمدند بموجب دستاویز قضائی، اجازت پرگویی و ضیاع اوقات را نداشتند، و اگر دازور برای غرض شخصی، حقی را ناحق میساخت، او را هم زیر بازخواست قضائی قرار میدادند.^۴

نظر به نامه تنسیر جر میکه مورد تعقیب قضائی قرار میگرفت بر سه قسم بود:

۱- دین کرد ۸-۷۴

۲- رویدا دانجمن شرق شناسان منقد روم مضمون تواریخ

۳- مروج الذهب ۲/۱۵۶

۴- دین کرد ۲۲/۱۰

اول جرم مخالف امر خدامانند الحاد و بدعت در عقائد دینی. دوم جرم مخالف پادشاه مانند بغاوت و جنگ و غداری. سوم جرمهایی که مردم بین خود ارتکاب میکردند مانند دزدی و زنا و زیان رسانی. که جزای جرم نوع اول و دوم اعدام، و پاداش گناه قسم سوم جزای جسمانی و یا گاهی اعدام بود، ۱ و گاهی زندانیان سیاسی را به محبس انوش برد (حصار فراموشی) میفرستادند، که یادنام زندانی هم ممنوع بود^۲. مرجع آخرین دادرسی مردم شخص پادشاه بود، که همواره دادخواهان بدرگاهش میرسیدند، و گاهی هم شاه برای استماع دادخواهی مردم براسپی سوار بیرون می آمد، و مخصوصاً در دو جشن نوروز و مهرگان در محافل دادشنوی حاضر می شد، و شکایات مردم را می شنفت^۳.

بعد از فتح اسلامی:

در عهد حیات نبوی قاضی مسلمانان خود پیامبر (صلعم) بود، که بحل خصوصیات مردم می پرداخت، و اهل مدینه باهم تعهد کرده بودند، که برای فصل خصوصیات و اختلافات خویش به خدا و رسول اورجوع خواهند کرد^۴. حضرت پیامبر (صلعم) مطابق و حی بین مردم حکمیت میفرمود، و دعاوی طرفین متخاصم رامی شنید، و اگر از روی بینه و یمین و شهادت شهود یا سند کتبی و فراست و قرعه و غیره حق کسی ثابت و صدقش ظاهر می شد، پس بر اساس ظواهر امور حکم میفرمود و چنین میگفت: «من امر شده ام که بر ظاهرا امر حکم کنم، و خدا به سرایر آگاهست.» هنگامیکه دین اسلام انتشار و وسعت یافت، پس حضرت رسول صلعم به برخی از اصحاب خویش اجازت قضا و فتوی داد، که عدد ایشان به ۱۳۱ مردوزن رسیده بود، و از آن جمله هفت نفر شهرت داشتند: عمر، علی، عایشه، عبدالله بن مسعود، زید بن ثابت، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر (رضی الله عنهم)

۱- نامه نسر ۱۶ ببعد

۲- نولد که در ترجمه تاریخ طبری ۱/ ۱۴۴

۳- کریستن سین در کتاب ساسانیان ۳۹۵ ببعد به حواله سیاست نامه و کتاب التاج جاحظ

۴- ابن هشام ۲ / ۹۴

در عصر حضرت عمر چون اسلام منتشر شد، واحوال مدنی و اجتماعی جامعه اسلامی نیز متقاضی طرح يك نظام تشریعی برای حل مشاكل وارده بین افراد امت بود، بنابراین حضرت عمر، نخستین بار قضاتی را برو لایات اسلامی مقرر داشت، که مطابق احکام قرآن و سنت (قول و فعل پیامبر) و قیاس و اجماع حکم کردند. یعنی در مواردیکه حکم صریح کتاب و سنت و یا اجماع دانشمندان امت نبود، پس آن قضیه را بر قضایای مشابهی که در آن حکم صریح وارد بود قیاس کردند، و حق را از باطل تمیز نمودند^۱.

حضرت عمر به قضات اسلامی فرمانی صادر نمود، که شالوده مرافعات قضائی و اساس علم قضا در اسلام شمرده می شود، و نکات مهم آن چنین است:

۱/ قضا فریضه محکم و سنت متبع است (یعنی امر خدا و سنت پیامبر در آن اساس است).

۲/ قاضی باید به کهنه مسایل وارده خود در ابفهماند، و چون حقی بر وی روشن شود حکم دهد و بداند که سخن راندن در حقی که قابل نفاذ نباشد سودی ندارد.

۳/ قاضی باید به مساوات و عدالت بین شریف و ضعیف حکم راند (و این اساس مساوات قضائی اسلام است).

۴/ بینه بر مدعی و سوگند بر منکر است، و در جاییکه حلال حرام و حرام حلال نشود، صلح بین مسلمانان جایز است.

۵/ حق قدیمست، و اگر امروز بر حق بودن يك مسئله حکم کرده شود و فردا صورت احق آن پیدا گردد، باید رجوع بحق شود، زیرا مراجعه بحق از سداومت بر باطل بهتر است.

۶/ آنچه در کتاب و سنت نباشد، باید امثال و نظایر آن سنجیده و بران قیاس شود. (و این اساس قیاس فقهی است)

۷/ هر مدعی حق بینه را دارد، و اگر بینه آورد، حق خود را میگیرد، و الا حکم

۱- احکام السلطانیه ماوردی ۶۶

قضا بر وجاری می شود .

۸ / هر مسلمان بر مسلم دیگر در احقاق حق شاهد عادل است، الا در صورتیکه محکوم به دره حد (قذف) و یا مشهور به شهادت دروغ و یا متهم بدوستی و قرابتی باشد.

۹ / در مسایل قضا باید از قلق و پریشان ساختن و آزار مردم حذر شود، و در موارد حق که مزدونوازش خداوندی بر آن موقوف است، با خصوم بدخلقی بعمل نیاید.^۱

بدین نهج قضای اسلامی در عهد خلفای راشدین مستقل و محترم بوده و هر قاضی در روشنی علم و تقوا و عدل و پارسائی، بر اساس کتاب و سنت و اجماع امت و گاهی هم در موارد خاصه بر قیاس و رأی اجتهادی خود حکم میراند، ولی دیوان قضا برای تدوین و ضبط احکام خود نداشت. وی در منزل خود یا مسجد برای فصل عاوی می نشست.^۲

در عهد امویان نیز قاضیان اسلامی در اصدار احکام خود مستقل بوده و تابع سیاست روز و حکومت نبودند، و حکم ایشان حتی بر والیان و عاملان خراج هم نافذ بود، و از بهترین مردمان امت که از خداترس داشته و بین مردم بعد از حکم میراندند انتخاب می شدند، ولی همواره خود خلیفه ناظر اعمال قضات بوده، و اگر بیراهی میکردند معزول می شدند، چنانچه کندی گوید: چون یحیی بن میمون حضر می در قضیه مال یتیمی از راه انصاف عدول کرد، و خلیفه هشام بن عبدالملک مطلع گشت، به والی خود امر داد: «یحیی را از مسند قضا بران! و بجایش شخص عقیف و پارسا و سالم از عیوب را که در راه خدا از لوم لائم نترسد به قضای لشکر خود گمار!»^۳

در آغاز اسلام اکثر قاضیان مستقیماً از طرف خلفاء مقرر می شدند، و گاهی هم خلیفه به امیر خود می نوشت، که فلان مرد متقی را بر قضای فلان شهر بگمار! چنانچه

۱- محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه ۲- ۸- طبع قاهره ۱۳۸۲ ق از شیخ محمد خضری، و تاریخ الاسلام السیاسی ۱ / ۳۷۹ به حواله سنن دارقطنی و کتاب البیان ج ۲ / ۶۳ و کتاب الکامل مبرد جلد اول .

۲- تاریخ الاسلام السیاسی ۱ / ۳۷۹

۳ همین کتاب بحواله کتاب القضاة ۴۲۳

حضرت علی (رض) یکی از کارداران خرد نوشت: «برای حکم کردن بین مردم بهترین فرد رعایای خرد را که طامع و تنگ نظر و مصر بر لغزش و گریزنده از حق و مکتفی بفهم ادنی از فهم اقصی نباشد، و در کشف حقایق صابر و بران محکم باشد انتخاب کن، و چون چنین مرد کمتر بدست می آید، پس او را به بخشش های خود بنواز! و احتیاج او را از مردم کم کن! و او را گرامی تر دار!»

در عصر خلفاء راشدین قضا به فصل خصومات و دعاوی مخصوص بود، و انفاذ احکام قصاص و حدود به خلفاء و والیان ایشان تعلق داشت، و جزای های تأدیبی مانند حبس نیز از طرف خلیفه با والی اوداده می شد، و بنا برین دایره قضا در آن عهد محدود بود.^۱

درین عصر برای قاضی صفاتی لازم بود، که خلیفه عمر بن عبدالعزیز گفته بود: در هر قاضی که این پنج صفت باشد کاملست: علم بر آنچه قبل از او گذشته - پاکی از طمع - حلم - اقتداء به امامان - و مشار که با اهل علم و رأی.^۲

در عصر امویان به ترتیب دیوان و سجل احکام قضا نیاز مندی افتاد، و چون سلیم بن عتر از طرف حضرت معاویه بن ابی سفیان قاضی شد، وی در یک مسئله میراث حکم صادر کرد، و سندی را نوشت که سرداران لشکر امضا کردند، و این نخستین سجل حکم قاضی بود که در عهد اسلامی ترتیب یافت.^۳

از شرحیکه ابن بلخی میدهد: گویا بعد ازین در بغداد هم این رسم ثبت و حفظ نسخه های مجلس حکم قاضیان مرعی بود، و حتی در ولایات دیگر نیز در رد و نسخه قضا ثبت اسناد شرعی و قضایی را میکردند و بقول ابن بلخی: اگر از صد سال باز حجتی نبشته باشند، نسخه آن در روز نامه های مجلس حکم مثبت است.^۴

۱- معاضرات تاریخ الامم الاسلامیه ۲/ ۸۷ بعد

۲- تاریخ الاسلام السیاسی ۱/ ۳۷۹ به حواله کتاب القضاة کندی ۲۳۴

۳- همین کتاب .

۴- فارس نامه ۸۸ طبع کیمبرج ۱۹۲۱ م

بعد از دوره امویان، نظام قضای اسلامی در اوایل عصر عباسی تبدیل یافت، باین معنی که درین عصر، مذاهب اربعه حنفی-شافعی-حنبلی-مالکی در عالم اسلام پیدا شده. و هر قاضی ملزم بود، که مطابق یکی ازین مذاهب حکم نماید، و بنابراین روح اجتهادی که در احکام قضا قبلاً نافذ بود ضعیف دید، و حتی برخی از خلفای عباسی در امور قضا مداخله نموده و گاهی قاضیان خویش را مجبور میگرداند، تا مطابق میل ایشان فتوا دهند، و از همین روی بود، که امام ابوحنیفه نعمان از قبول منصب قضای منصور خلیفه عباسی استنکاف نمود، و حتی بنا بر قول مشهور درین راه تازیانه خورد، ولی قضا را نپذیرفت و گفت: «خوردن تازیانه درین دنیا، آسانتر است از ضرب تازیانه های آهنین در آن دنیا.»^۱

در عهد هارون الرشید. قاضی ابو یوسف صاحب کتاب الخراج را در مرکز خلافت بغداد بحیث قاضی القضاة یا قاضی القضاة مقرر داشتند، و او بولایات و ویلا دیگرا قاضیان را نصب نکرد، و بار اول لباس خاصی را برای قضاة مقرر داشت. و همدرین اوقات سلطه قاضی وسعت یافت، و از وظیفه خاصی که به فیصله بین خصوم مقصور بود، به حل و فصل دعاوی و امور اوقاف و نصب و لیان و دیگر امور عامه هم پرداخت، و حتی قاضی یحیی بن اکثم لشکرهای مامون خلیفه را در جنگکبار و میان هم قیادت کرد؛ باوجود این تحویلکه در وظایف قضاة وارد شد، و مقام قضاء هم در تحت شعاع تخت خلافت درآمد، باز هم امرای اسلامی مقام قضا را محترم نگاه میداشتند، و قاضیان هم در حفظ احترام و وقار این مقام میکوشیدند. چنانچه باری مردی مدعی شد، که بر مامون خلیفه عباسی، سی هزار دینار طلب دارد، و چون خلیفه در حین اقامه دعا پیش قاضی یحیی بن اکثم آورده شد خو استند برای نشستن خلیفه جای نمازی را در آنجا افکنند، ولی قاضی مانع آمد و گفت:

۱ - المستطرف فی کل فن. مستطرف از احمد ابشیهی ۱/۱۱۹ طبع قاهره

۲ تاریخ الاسلام السیاسی ۲-۲۳۵ و تمدن اسلامی ۱-۱۸۵

«درینجا خلیفه را نسبت به مقابل خود، نشسته‌گاه شریفتری نشاید.»^۱ اما در خراسان که تحت سلطه خلفای اسلامی و نظام اداری دمشق و بغداد واقع بود، طبعاً همین سازمان قضا با همان حقوق و مرافق خود وجود داشت، و ما از بودن برخی از فقهای اسلامی درین سرزمین در اوایل ورود اسلام خبر داریم، که بر تمام امور دینی و تعلیم اوامر اسلامی و احداث مساجد و مناظر نگرانی داشته‌اند، و از انجمله امور قضا نیز بدیشان مفوض بود، مثلاً در سنه ۳۳ هـ ۶۵۳ م چون عبدالرحمن بن سمره (به فتحه اول و ضمه دوم) از طرف حضرت عثمان به ولایت سیستان آمد، حسن بصری و فقهاء بزرگ با او آمدند، و محراب مسجد آدینه سیستان حسن بصری نهاد، و درین وقت در زرنج سیمتان، عمر بن عبدالله و مهلب بن ابی صفره و قطری بن الفجاءة و سادات و علماء و بزرگان بودند،^۲ که شهرت بزرگی در فهم امور دین داشتند، و تنها فتوای حسن بصری (متوفی ۱۱۰ هـ ۷۲۸ م) را در هفت جلد فراهم آورده بودند.^۳

در سنه ۱۰۷ هـ ۷۲۵ م چون یزید بن عریف بر سیستان حکمران شد، او معمر بن عبدالله را که از بزرگان و محدثان سیستان بود قاضی آنجا مقرر کرد، و بعد از آن در شعبان ۱۱۱ هـ ۷۲۹ م بو حریر بن عبدالله بن حسین محدث و عابد بزرگ قاضی سیستان بود.^۴ از جمله مشاهیر قاضیانی که در اوایل فتوح اسلامی با عساکر مسلمانان بسرزمین های مفتوحه شرقی خراسان فرستاده شد، صدرالامام موسی بن یعقوب ثقفی است، که محمد بن قاسم فاتح سند اوراد را رور پایتخت آن کشور به اداره امور شرعی و قضا و خطابه نصب کرد (حدود ۹۳ هـ ۷۱۱ م) و اعقاب این قاضی تا قرنهای بعد درین سرزمین بر منصب قضا باقی ماندند، چنانچه در حدود ۶۱۳ هـ ۱۲۱۶ م نیز اسماعیل بن علی از همین خاندان قاضی ارور (بکهر) بود، و تاریخ

۱- المستطرف ۱/۱۱۹

۲- تاریخ سیستان ۸۹

۳- اعلام ۱ موقعین بوسیله تاریخ النشریع الاسلامی تألیف مدرسان فاکولته شرعیات مصر ۱۸۶ طبع

قاهره ۱۹۴۶

۴- تاریخ سیستان ۱۲۶ و ۱۲۷

سند عربی رابه علی بن حامد برای ترتیب چچ نامه داده بود .^۱

چون دین اسلام و مبادی آن در خراسان رواج یافت ، از مردم این سرزمین نیز کسانی که در امور دینی دانشی و بصیرتی داشتند ، به منصب قضا رسیدند ، و ما میدانیم که علی بن مجاهد بن مسلم کابلی که امام ترمذی در جامع خویش از روایت حدیث دارد ، و از شیوخ حضرت امام ابو حنیفه است (حدود ۱۰۰ هـ ۷۱۸ م) درری قاضی بود ، و در همین آغاز قرن دوم هجری عماره سرخسی قاضی سرخس ، و ابوسفیان نسائی قاضی مرو ، و حسن امام و قاضی مرو (متوفی ۱۵۹ هـ ۷۷۵ م) و حفص بن عبدالرحمن بلخی قاضی نشاپور (متوفی ۱۹۹ هـ ۸۱۴ م) و مالک بن سلیمان هروی قاضی هرات ، و مجاهد بن عمرو قاضی بخارا ، و حسن بن محمد لیثی قاضی مرو ، و ابو مطیع حکم بن عبدالله بلخی قاضی معروف خراسان (متوفی ۱۹۹ هـ ۸۱۴ م) و اسحق بن ابراهیم حنظلی قاضی سمرقند ، و عبدالعزیز بن خالد ترمذی امام و قاضی ترمذ و چغانیان و ناشرفقه و کتب حنفی در خراسان ، و عمر بن رباح نایبنا قاضی و محدث بلخ (متوفی ۱۷۱ هـ ۷۸۷ م) و ابو غانم یونس قاضی مروزی از ثقات حدیث (متوفی ۱۵۹ هـ ۷۷۵ م) و ابو علی خوارزمی قاضی خوارزم ، این همه از اصحاب و معاصران امام ابو حنیفه و قاضیان نواحی خراسان بودند ، و ازین مردم گاهی کسانی به قضای ولایات اسلامی خارج خراسان هم میرسیدند ، چنانچه ابو معروف سیستانی از اصحاب امام ابو حنیفه مدتی قاضی رم (کردستان) بود ، و سهل بن مزاحم مرد دانشمندیکه علم امام ابو حنیفه را در خراسان پراگنده بود ، چون مامون خلیفه عباسی او را بقبول قضا فرا خواند وی نپذیرفت .^۳ و نیز عبدالله بن عبدالرحمن دارمی سمرقندی شیخ مسلم و ابو داود ترمذی و از محدثان و فقیهان بسیار معروف است که در سنه ۱۸۱ هـ ۷۹۷ م بدنیا آمد ، و مدتی در سمرقند

۱ - چچ نامه ۲۳۵ و ۲۳۶ طبع بمبئی ۱۹۳۹ م

۲ - معجم المصنفین ۷۴/۳ طبع بیروت ۱۳۴۴ ق

۳ - معجم المصنفین ۱۰۹/۲ بمبئی

قاضی بود، وی مولف سنن دارمی و متوفی ۵۲۵۵ ۸۶۹ م است.^۱
 همچنین ابو عصمت نوح بن مریم مشهور به جامع کسیست، که نخستین بار فقه
 حنفی را فراهم آورد، او هم قاضی مرو بود (متوفی ۱۷۳ ۷۸۹ م)^۲
 بعد از سنه ۱۱۴ ۷۳۲ م چون عمر بن محمد بن قاسم فاتح سند در آن سرزمین
 شهر منصوره را بنانهاد، وی محکمه قضات را هم در آن ساخت، که برای نشستن
 قاضیان و عمله محکمه و حفظ دیوان قضاخانه هائی داشت.^۳

بو مسلم خراسانی که نظام اداری خلافت را در خراسان رواج داد، به امور
 قضائیز توجهی کرد، او در سنه ۱۲۹ ۷۴۶ م کار داران مهم حکومت خود را مقرر
 داشت که در انجمله قاسم بن مجاشع نقیب تمیمی را به امور قضا گماشت، که در
 خندق ماخوان پیش نماز بو مسلم هم بود، و بعد از نماز عصر قصه هم میگفت، و فضایل
 بنی هاشم را با معایب بنی امیه بیان میداد.^۴

در عصر هارون الرشید بعد از جمادی الاولی (۱۷۲ ۷۸۸ م) چون صدقه بن
 عثمان با سپاهی به بست آمد، مطرف بن سمره قاضی فقیه بزرگ هم با او بود،
 که تا بیست سال در سیستان قضا کرد، و در سنه ۱۸۱ ۷۹۷ م درینجا از جهان درگذشت.^۵
 در عصر مامون ابو الحسن نصر بن شمیل مازنی یکی از پارسایان فقهاء و ائمه لغت
 عرب و شاگرد خلیل بن احمد بود، که در مرو بدنیا آمده و چهل سال نحو عربی را
 در بصره خوانده بود، چون واپس بوطن خود مرو آمد، مامون او را به قضای
 خراسان گماشت، و او نخستین قاضی بود که قضای خراسان را بر مذهب حنفی تطبیق
 داد، (متوفی ۲۰۳ ۸۱۸ م)^۶

۱- برو کلمان در تاریخ ادبیات عرب ۱۹۹/۳

۲- برو کلمان ۲۴۵/۳

۳- تاریخ سند ندوی ۳۵۰ بحواله حسن التماسیم

۴- طبری ۳۴/۶

۵- تاریخ سیستان ۱۵۲ ببعد

۶- تاریخ ادب عرب از برو کلمان ۱۳۸/۲

از قاضیان بزرگ خراسان که در بخارا قضا داشته‌اند، بقول نرشخی : سیویه ابن عبدالعزیز بخاری (حدود ۱۰۰ هـ ۷۱۸ م) و ابودیم حازم سدوسی و عیسی بن موسی غنجار و حسن بن عثمان و عامر بن عمرو و اسحاق بن ابراهیم خیطی (متوفی در طوس ۲۰۸ هـ ۸۲۳ م) و سعید ابن خلف بلخی بوده‌اند، که اخیر الذکر در سلخ جمادی-الاولی ۲۱۳ هـ ۸۲۸ م بقضای بخارا مقرر شد و بعد از شفقت و سنت های نیکو مشهور بود. ۱۰۵

تنخواه قاضیان و کارداران

چنین بنظر می‌آید که در عصر قبل اسلامی در قسمت شرقی افغانستان وزیران و کارداران بزرگ دولتی تنخواه نقدی و اقطاع هردو داشتند، زیرا هیون تسنگ زایر چینی در حدود ۶۳۰ هـ م گوید که حاکمان و وزیران و قاضیان و کارداران دولتی هر یکی قسمتی از زمین برای تأمین معیشت خود دارند و ازین برمی‌آید، که رسم اقطاع که تا قرن ۱۸ م در افغانستان و هند رواج داشت، در آن عصر هم مرعی بود، و هر فردی از کارداران دولت زمینی را به اقطاع می‌گرفتند، که از عواید محصولات آن زندگی میکردند.

امادر سازمان دولتی ساسانیان که در قسمت های غربی ممالک تاحلول اسلام دوام کرد، کارداران سرکاری تنخواه نقدی داشته‌اند، که از منابع مصرف‌خزانه دولت یکی هم همین تنخواه کارداران اداره کننده امور حکومتی بود. ۲

در دوره اسلامی نخستین بار حضرت عمر بن خطاب بعد از تأسیس دو این دولتی،

تنخواه کارداران و لشکریان را مقرر داشت، که تنخواه والی کوفه عمار بن یاسر تا شش صد درهم در ماهی میرسید، و معاش عثمان بن حنیف کاردار مساحت زمین پنج درهم و ربع گوسپند روزانه بود، و پنج هزار درهم سالانه عطا داشت. و تنخواه

۱- تاریخ بخارا ۲۱ بعد

۲- سی-یو-کی کتاب دوم ۱۴۲

۳- کریستن سین در ساسانیان ۲۶۲

قاضیان کوفه و بصره صد درهم ماهوار و یک ربع گوسپند در روز بود. و این معاشات کار داران خلافت در عصر بنی امیه و عباسیان آنقدر فراوانی یافت، که فضل بن سهل در ایام مامون خلیفه در ولایت شرقی خلافت و خراسان سه میلیون درهم معاش داشت و تنخواه مامورین دیگر نیز باندازه وسعت و اهمیت ماموریت ایشان بود.^۱

قاضی القضاة امام ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم انصاری (۱۱۳ / ۱۸۲ هـ) به هارون خلیفه عباسی فتوا و هدایت دهد، که ارزاق قاضیان و کار داران دولت را از بیت المال بدهد، و برای هر قاضی و والی بقدریکه مناسب باشد داده شود، و اختیار تزئید یا تنقیص آن بدست خلیفه است.^۲

رواتب قاضیان بموجب منابع تاریخ دوره اسلامی کمتر از ده دینار ماهوار و زیاده از هفت دینار روزانه نبود. زیرا گاهی بر وظایف قاضیان امور دیگری را از قبیل نگرانی بیت المال و مظالم و غیره هم می افزودند، و در چنین صورت معاش او را هم افزون می دادند. ولی معاش عادی قاضی در عهد مروان آخرین خلیفه اموی بیش از ده دینار ماهوار نبود.^۳

احساب

در سازمان قضائی دوره اسلامی، نظام حسبت با قضا توأم بوجود آمد، و سلطه قضا در بین قاضی و محتسب و قاضی مظالم مشترک بود. باین معنی که قاضی منازعات عامه را از روی احکام دین فصل میکرد، و محتسب نگرانی نظام عام و جلوگیری از جنایات را بوجه سریع می نمود. در حالیکه قاضی مظالم بمنزله رئیس تمیز و استیناف امروز بود، که شکایات مردم را از قاضی و محتسب و غیره شنیدی. گاهی قضا و حسبت بایکنفر بودی، که هم بر حسب وظیفه قضا در اصدار حکم،

۱- تاریخ التمدن الاسلامی ۱ / ۱۱۲

۲- ترجمه فارسی کتاب الخراج ۲۸۲ طبع کابل ۱۳۳۵ ش

۳- تاریخ الاسلام السیاسی ۱ / ۳۸۳

تحقیق و غور کردی، وهم مانند محتسب در فصل قضایا سرعت و شدت نمودی. ۱
نظام حسبت را حضرت عمر (رض) نخستین بار وضع کرد، و خود وی باین کار
قیام فرمود. مثلاً وقتی شتربانی را بجرم اینکه شتر خود را سنگین بار کرده چوب
زد، و این عمل حسبت بود. امانام محتسب در عهد خلیفه مهدی عباسی (۱۵۸/۵۱۶۹)
رواج یافت. ۲

محتسب در نظام قضائی اسلامی، وظایف مختلف قضائی و اجتماعی و تطبیق
احکام دینی داشت، که ابن خلدون کلیات وظایف احتسابی را چنین شمرده است:
۱ / توضیح منکرات و تادیب و زجر عاملین آن.

۲ / و داشتن مردم بر عایت مصالح عامه شهری، مانند بندنیدن اخترن راها، و منع
حملان و کشتی بانان از حمل بارهای سنگین، و حکم به تخریب مبانی نو ساختمانی که
ضرر آن به راهروان متصور باشد.

۳ / جلوگیری از افراط معلمان در زدن شاگردان و کودکان مکاتب.

۴ / نگرانی غش و تدلیس لوازم زندگانی و اوزان و اکیال، که اکنون از وظایف
بلدیات شمرده می شود.

۵ / و داشتن مردم به انصاف و اموری که در آن حکم صریحی موجود نباشد،
ولی به اجتماع مفید باشد.

این وظایف اصلاً به قاضی تعلق داشت، ولی چون کارهای وی فراوان بود،
و به آن رسیدگی کرده نمی توانست، بنا برین به محتسب سپرده می شد، و او خادم
منصب قضا بود. ۳

وظیفه دینی حسبت به رجال معتبر و با و جاهت مسلمانان سپرده می شد، و او
در سایر شهرها و روستاها از طرف خود نمایان می گماشت، تا همواره بازارها و اهل

۱- احکام السلطانیة از ماوردی ۶۱ بیعد

۲- تاریخ الاسلام السیاسی ۱ / ۳۸۰

۳- مقدمه ابن خلدون ۱۹۶

حرفه را نگرانی کنند، و خود محتسب در مسجد جامع می نشست، و وظایف خود را ازینجا اجرا میداشت.^۱

رسیدگی به مظالم

برای تطبیق عدالت و رفع شکایات عمومی مردم، در سازمان اداری و قضائی دوره اسلامی شنیدن مظالم و رسیدگی به بیدادها نیز بعمل می آمد و صاحب مظالم یعنی کسیکه به مظالم و بیدادها رسیدگی میکرد، یا خو. د خلیفه و یا امیر و وزیرش بودی، و یا از طرف خلیفه و وزیرش در بلاد و شهرها «اصحاب مظالم» گماشته شدند.

در عهد اسلامی نخستین بار حضرت علی (رض) باین کار پرداخت، وی روز معینی برای سماع شکایات نداشت، ولی چون داد خواهی بحضورش میرسید، داد او را میداد. امامد عصر بنی امیه روز خاصی برای سماع شکایات معین شد، و عبدالملک بن مروان در یک روز خاص بداد شنوی می پرداخت، و اگر درین کار بمشکلی مواجه می شد، آنرا به قاضی خود ابن ادریس ازدی حواله کردی، و بعد ازین عمر بن عبدالعزیز نیز شخصاً داد خواهی های مردم را شنیدی. در خلفای عباسی نیز مهدی و هادی ورشید و مامون شکایات مردم را می شنیدند، و لوز از هر فرد بسیار مقتدری شکایت می شد، داد رسی آنرا میکردند. مثلاً روزی مردی یمنی به عمر بن عبدالعزیز شکایت برد، که ولید بن عبدالملک زمین مرا غصب کرده، خلیفه درین باره دفتر صوافی را دید، و چون قضیه را واقعی یافت امر داد تا آن زمین را از دفتر وضع و بصاحبش سپردند، و کذلک روزی پیرزن ژنده پوش به مامون ازدست پسرش عباس مظلومه برد، خلیفه پسر خود را پهلوی زن داد خواه ایستاده کرده و بداد رسی او پرداخت.^۲

وظیفه صاحب مظالم با قاضی فرقی داشت. زیرا در آنچه قاضی از انفاذ آن عاجز بود، صاحب مظالم با قدرت تام و دست قوی حکم میراند، و بانروی

۱- تاریخ تمدن اسلامی ۱۹۰/۱

۲- تاریخ تمدن اسلامی ۱۸۸/۱

تام از وقوع بیدادها جلوگیری میکرد، و امارات و شواهد فراوان را در تحقیق حق از باطل بدست می آورد، و گاهی هم حتماً قضایا را برای حل و فصل به هیئت امینی می سپرد، در حالیکه قاضی این کار را بدون موافقه طرفین کرده نمی توانست، و او دارای هیبت و قوت و قدرتی بود.^۱

محکمه مظالم عموماً در مساجد منعقد می شد، که ریاست آنرا خلیفه یا والی یا نایب مقرر کرده ایشان بعهده داشت، و هنگامیکه مامون خلیفه عباسی در حدود (۸۱۹۷ م) در خراسان بود او بقول گردیزی:

«اندر خراسان عدل بگستر دورسم های نیکو نهاد، و بشهر مرواندر سرای شایگان بنشست، و هر روز اندر مسجد جامع آمدی، و مظالم کردی، و علماء و فقها را بنشاندی و سخن متظلمان بشنیدی و داد ایشان بدادی.»^۲

محکمه مظالم در حضور پنج گروه مردم انعقاد می یافت:

۱/ مددگاران صاحب مظالم و حامیان: که بقوه ایشان حکم قضایا نفاذ می یافت.

۲/ حاکمان: که در اطراف قضایا وارد حقوق به ارباب آن معلومات میدادند، و حقایق دعاوی خصوم را آشکارا میکردند.

۳/ فقیهان: که صاحب مظالم در باره مشکلات مسایل شرعی از ایشان فتوا می گرفت.

۴/ کاتبان: که اقوال خصوم را ضبط کرده و حقوق ایشان را ثبت میکرد.

۵/ شاهدان: که در اثبات دعاوی خصوم میگوشتند و شهادت میدادند.

بدین نحو محکمه مظالم شکایات عامه را در هر باب می شنید و وظایف صاحب مظالم این بود:

۱/ تحقیق و نظر بر قضایائی که افراد یا جماعات در باره والیان عرض میکردند، و از انحراف والیان از راه حق، شکوه مینمودند، و یا کارداران خراج در فراهم آوری مالیات بیراهی میکردند. و یا کاتبان دیو آنها در اموال مسلمانان کمی یا بیشی بعمل می آوردند.

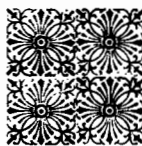
۱- ماوردی در احکام السلطانیه ۷۷ بید

۲- زین الاخذار خطی ۳۸ ب

۲/ رسیدگی به شکایات تنخواه گیران (مرتزقه) اگر تنخواه ایشان کم یا از موعد معین پستر داده می شد ، و رد اموال مغصوبه و نگرا نی اوقاف .
۳/ تنفیذ احکامیکه قاضی یا محتسب از انفاذ آن عاجز باشد ، و نظر بر قضیه دوطرف متنازع .

۴/ مراعات اقامت عبادات مانند حج و اعیاد و جهاد .^۱

محکمه مظالم درازمنه بعد در بین شاهان عجم به دارالعدل تبدیل یافت ، و رئیس آنرا در عربی امیرالعدل و در فارسی میرداد گفتند ، و او از طرف سلطان و پادشاه در اقامه عدل و دادرسی مردم نایب و ملك الامراء شمرده می شد ، و همواره مرددارای سطوت و شمشیر و اعتبار فراوان بحیث میرداد گماشته می شد .^۲ و طوریکه از نوشته منهاج سراج جوزجانی برمی آید ، تا حدود ۸۶۵ ۱۲۵۲ م نیز در سلطنت افغانی هند منصب میرداد وجود داشت ، و دارای اقطاع و مرسومات مقرره بوده است .^۳



۱- تاریخ الاسلامی سیاسی ۲/۲۴۰ بحواله احکام السلطانیة ماوردی ۸۰ بیعد

۲- آثار الاول فی ترتیب الدول از حسن بن عبدالله ۷۵ طبع قاهره ۱۲۹۵ ق

۳- طبقات ناصری ۲/۴۱

برید و راهها

مقصد از برید به فتحه اول و کسره ثانی اداره ایست که اکنون پست Post نامند و وظیفه آن رسانیدن مخابرات و مکاتیب و نامه های مردمست.

وجود برید در ممالک فلات ایران قدیمتر است، و اصل این کلمه از ویریدوس Veredus یونانی گرفته شده. و معنی آن مرکب چاپار و اسپ او یا پیک بود، و بعداً آنرا بر اداره و دستگاه چاپار و هم بر منازلی اطلاق کردند، که بین دو مرکز چاپار بود^۱

در زمان قبل از اسلام سازمان ضبط احوال در قسمت شرقی افغانستان که هیون تسنگ دیده موجود بود وی گوید: که در هر ولایت ماموری باشد که وقایع خوب و بدو آفات و غیره را اطلاع دهد، و این دفتر ضبط و ارسال وقایع رانی - لو-پی - چا-گویند^۲، یعنی حفظیه آسمان گون Blueposit که باید آنرا حفظیه مسودات گفت.

در عصر خلفای عباسی، ترتیب برید را در سازمان خلافت از سابق دوره ساسانی واموی گرفتند، ولی برید مخصوص امور حکومتی بوده و با مردم تعلق نداشت. و مقصد از تأسیس اداره های برید این بود، که بین ولایت و مرکز شاهی وسایل خبررسانی سریع و آسان موجود باشد.

در عصر ساسانی پست را بوسیله مردمان پیاده یا سوار میرسانیدند، و در هر منزل برید، اشخاص و اسپ برای این کار موجود بودند، و در سر زمین های عربی از اشتر کار می گرفتند. در کتاب خسرو و ریدک نام اسپ برید در پهلوی بگدیس پانینگ

۱- دایرة المعارف اسلامی جلد اول.

۲- سی-یو-کی کتاب دوم ۱۳۵/۲ طبع سوسیل گپتا در کلکته ۱۹۵۸ م

بود، و نیز در زبان پهلوی ایو برید - دو برید - سه برید اصطلاحی موجود است، که مقصد از آن قاصدان و پست رسانان تیز رفتار باشند، که یک یا دو یاسه اسپ برای رسانیدن پست شاهی باخورد بطور جنیبت می بردند، و به نوبت از آن کار می گرفتند^۱

یاقوت حموی فاصله برید را در بادیه ۱۲ میل، و در شام و خراسان ۶ میل می نویسد، و از قول ابو منصور گوید که برید بمعنی رسول است، و ابراد (مصدر باب افعال) بمعنی ارسال باشد و عرب گویند الحمی برید الموت یعنی تب قاصد مرگست، که درین صورت اصل کلمه عربی باشد. در حالیکه برخی آنرا برید (قطع کرد) از فارسی معرب دانند^۲، و بقول خوارزمی چون دنب اسپ را می بریدند، آنرا بریده گفتند، و چون معرب شد، برید گـ. دید، که بر هر دو قاصد و هم مرکب او اطلاق گردید، و مسافه هر برید دو فرسخست. ۳

قراری که مورخان گویند: ترتیب برید در عصر اسلامی از طرف حضرت معاویه بن ابی سفیان گرفته شد. زیرا پیش از و در شام و عراق موجود بود. و چون بعد از آن همین صاحب برید اطلاعات ناحیه و اوضاع ما مورین و مردم را هم به مرکز خلافت اطلاع میداد، این موبسه کسب اهمیت نمود، و مرکز بزرگ ضبط احوال ولایات گردید، و اصحاب برید مکلف بودند، که اوضاع ناحیت خود را بدر بار خلافت اطلاع دهند.

گویند روزیکه ظاهر پوشنگی بر منبر خراسان نام خلیفه مامون را از خطبه برانداخت، صاحب برید او را عتاب کرد، ولی ظاهر گفت: فراموش کردم و سهواً نگفتم، بنا برین اطلاع این امر را مامون مده! صاحب برید جواب داد: خلیفه حتماً بوسیله مراسلات سوداگران ازین امر مطلع می شود، و چون این خبر بدون وسیله من بدو رسد، سبب زوال نعمت منست. ظاهر این سخن بشنید و به صاحب برید خراسان

۱- کریستن سین در ایران عهد ساسانیان ۱۶۷ بحواله تاریخ تمدن شرق در عهد خلفاء از فان کریمر ۱۹۰/۱ و خسرووریدک طبع انونالو مقاله گایگر در مجله علوم شرقی ویانا ۳۰۹ به عهد

طبع ۱۹۱۵ م

۲- معجم البلدان ۱/۳۵

۳/مفاتیح العلوم ۴۲

اجازت داد، که اطلاع آنرا به حضور خلیفه نویسد .

پس درین صورت اصحاب برید ، ناظران اعمال و مفتشان دولت بودند .
و اگر کسی در ولایتی علم خود مختاری برمی افراخت ، رابطه برید را با مرکز خلافت
قطع می نمود . چنانچه مامون در هنگام سکونت خراسان ، چون نام برادرش امین
را از خلافت بر انداخت رابطه برید خراسان را هم با او برید .

اهمیت صاحب برید در دستگاه خلافت آنقدر بود ، که منصور خلیفه عباسی
گفتی : در بار من به چهارتن ضرورت دارد : قاضی که در راه خدا از دشنام مردم
نترسد ، دوم صاحب شرطه که ناتوانان را از توانان نگهدارد . سوم خراج گیریکه بر رعایا
ستم نکند . چهارم صاحب بریدیکه اخبار این سه را بدرستی بمن نویسد .

اصحاب برید همواره مردم معتمد دربار مقرر می شدند ، و ایشان راههای
برید را از راهزنان حفظ میکردند ، و جواسیس خویش را به رسومی فرستادند ، و
اطلاعات لازم را از راه کوتاه و اسرع مراکب ارسال میکردند . دولت عباسی
۹۳۰ را به پوستره و داشت که مصارف کارکنان و ستوران آن تا ۱۰۰،۱۵۹ دینار
سالانه میرسید ، و در عصر امویان ، مصرف برید تا چهار میلیون دردم بود .^۱

بهر صورت اداره پست در عصر خلفای عباسی در تمام کشور ایشان و مخصوصاً
در خراسان موجود بود ، و ما وجود آنرا در عصر امویان نیز در خراسان می یابیم .
بدین معنی که در سنه ۸۰ هـ ۶۹۹ م هنگامیکه رتبیل شاه سیستان و زابلستان در مقابل
فاتحان عرب مقاومت داشت ، عبدالرحمن بن محمد با سپاه عرب برین کشور
بتاخت ، و رتبیل با ایشان ده بده و قلعه به قلعه جنگ می کرد ، و پس می نشست . ولی
عبدالرحمن پیش میرفت ، و در هر شهریکه میگرفت ، عاملی را با همکارانش
می گماشت ، و در بین شهری تا شهر دیگر بریدها را تأسیس میکرد .^۲

ازین روایت طبری ظاهر است ، که در سنه ۸۰ هـ هم بین فاتحان عرب وضع برید

۱- تاریخ تمدن اسلامی ۱/۱۸۰

۲- طبری ۱/۱۴۱

رسم بود، ودرین موقع طبری گوید: وضع البرد فیما بین کل بلد و بلد، که برد به ضمتین جمع برید باشد، و در اواسط قرن اول هجری نیز وجود آن در سیستان و زابلستان ثابت است.

سند دیگریکه برای وجود برید در خراسان میتوان نوشت اینست که در سنه ۸۹۹ م ۷۱۷م جراح بن عبدالله حکمی از جانب عمر بن عبدالعزیز، حکمران خراسان و ماوراء النهر بود، که دیواستی دهقان سمرقند با و نامه یی بزبان عربی نوشته، و این نامه را خاورشناس شوروی فریمان در سنه ۱۹۳۳م با اسناد دیگر سغدی و عربی از کوه مغ تاجیکستان یافته است. درین نامه دیواستی از امیر جراح خواهش میکند تا دابة من دواب البرید را بفرستد.^۲

سلسله بریدرسانی اعراب در عصر هارون الرشید در خراسان وسعت یافته بود و هنگامیکه مامون در خراسان بود، عاملان او بر کابل تصرف کرده و سلسله برید خراسان را با کابل اتصال داده بودند.^۳

در عصر عباسیان در خراسان بر هر دو فرسخ (۶میل) رباط برید موجود بود، و دلیل این قول، تصریح البشاری مقدسی است که گوید:

«میل ثلث فرسخ است، و اما برید مختلف است. در بادیه و عراق

۱۲ میل و در شام و خراسان ۶ میلست. و بنا برین در خراسان

بفاصله دو فرسخ رباطی را ساخته اند، که کارکنان برید در آن

سکونت کنند.»^۴

برای رسانیدن اطلاعات درر باطهای مخصوص، اسپان تیز رفتار را نگاه میداشتند، و هنگامیکه حامل برید از رباط سابق بر رباط لاحق میرسید، اسپ خود را که تیز دویده و خسته بود می ماند،

۱- طبری ۱۴۱/۵

۲- حواشی سعید نفیسی بر تاریخ بیهقی ۹۷۳/۳ بحواله متون سغدی ۵۰۰ طبع لیون گراد ۱۹۳۴ م

۳- فتوح البلدان ۹۵؛

۴- احسن التقاسیم ۶۶

وازين رباط اسپ تازه دمى را تار رباط ديگر مى گرفت. و مسافت بر يد در عراق چهار فرسخ و هر فرسخ سه ميل بود. و گويند اصل كلمه بر يد فارسى «بريددم» است. زير ادمب اسپ بر يد را براى امتياز از ديگران مى بر يدند^۱. و اهميت بر يد بدرجه يى بود، كه عبدالملك بن مروان امر داد. كه در هر فرصت و زمانى كه عامل بر يد بخواهد بحضورش آمده مى تواند^۲.

ترتيبى كه براى سرعت بر يد گرفته بودند، در آن از سريع ترين وسايل خبررسانى آن عصر كار گرفته مى شد. و دور ترين مراکز لشكرى عرب را با مركز حكمرانى حكام اعلاى خلافت ربط و پيوستگى ميداد. مثلاً هنگامى كه محمد بن قاسم فاتح نوجوان اموى در سواحل بحر هند به فتح شهر ديبل (حدود كراچى كنونى) مشغول بود (حدود ۹۲د هـ ۷۱۰م) وى در هر سه روز اوضاع جنگ و فتوح خويش را به حجاج كه در واسط عراق بود خبر ميداد، و رأى او را درباره كارها و اقدامات خويش طلب مى نمود، و جواب نامه هايش هم از آنجا در مدت سه روز ميرسيد^۳.

فاصله بين سواحل سند و واسط عراق، چه از راه خشكه و چه از طريق بحر كمتر از هزار ميل نيست كه پيمودن آن در سه روز بوسيله بر يد سوار هم محل تعجب است! در قسمت هاى شرقى ماوراءى خاك خراسان يعنى سندنيز آثار بر يد و انتظام پوسنه بوسيله پيك و قاصد ديده مى شود، مثلاً در حدود ۵۵۰ تا ۶۷۰م بين حكمرانان محلى سند در امور صلح و جنگ نامه برى و ارسال نامه برو قاصد جارى بوده است^۴.

تشكيلات ديوان بر يد خلافت عباسيان كه در خراسان هم رواج داشت، بموجب شريكه قدامه بن جعفرىكى از مامورين ديوان خراج عباسى (حدود ۹۱۲ تا ۸۳۰م) ميدهد چنين است:

ديوان بر يدى كنفرانر بنام صاحب بر يد داشت، و از هر طرف كه خرايط بر يد به وى

۱- آداب السلطانه الفخرى ۱۰۱

۲- تاريخ الاسلام السياسى ۳۵۹/۱ بحواله صبح الاعشى ۱/۳۶۷

۳- فتوح البلدان ۵۳۵ و تحفة الكرام ۱۳/۳

۴- چچ نامه ۴۰ بعد

میرسید، آنرا بمنزل مقصود میفرستاد، و آنچه از اصحاب برید (پوست ماستر) و اصحاب اخبار (مامورین ضبط احوال) باو میرسید، عین آن یا خلاصه رابه حضور خلیفه ارسال میداشت. مامورین پوسته که در تحت اداره صاحب برید کار میکردند عبارت بودند از:

۱/ پروانه یا حامل خرايط برید، که او را در عربی فروانقی (جمع: فروانقیین یا فرانق) میگفتند، و این معرب همان پروانه فارسیست.

۲/ موقعین: که ایشان را اسکدار هم گفتندی، و اصل این کلمه بقول خوارزمی در مفاتیح العلوم از کوداری بود، یعنی از کهواز کجاداری؟ این شخص همواره مدرجی داشت، که در آن عدد خرايط پست و نامه های وارده و صادره و نامهای صاحبان آنرا می نوشت، و بمنزلت کتاب ثبت مراسلات امروزه بود، که همین مدرج و کتاب ثبت راهم اسکدار می نامیدند.

۳/ مرتبین: مامورین دار البرید که پوسته خانهای فرعی را اداره میکردند، و آمران آن بوده و رواتب معینی داشتند.

صاحب برید که آمر بزرگ برید و لایات شمرده می شد، همواره معتمد خاص خلیفه بود، زیر اوی علاوه بر لیاقت اداری، دارای صفات ثقت و امانت و حفظ اسرار هم بودی، و از اوضاع راهها و باطهای برید، اطلاع کامل داشتی، چنانچه اگر کدام وقتی خلیفه بسمتی میرفت و یا لشکر کشی می نمود، باید احوال راه را صاحب برید با تمام و کمال پیش خود مهیا داشته و تقدیم میکرد. ۱.

راههای برید

در کشور خلفاء و از آن جمله خراسان خطوط سیر پوسته معین بود، و در موارد لازم راههای سکونت پروانه و اسکدار و ستوران حامل پوسته ساخته بودند، که این راهها در خراسان از یکدیگر فاصله شش میل داشت.

قدمه بن جعفر که یکی از مامورین دربار خلفای بغداد بود، بموجب اسناد رسمی خطوط برید تمام کشور را ضبط کرده، و ما از بین آن راههای برید خراسان و اطراف آنرا که در عین زمان راههای تجارتی هم بوده و وضع جغرافی آن در وره را روشن می سازد می آوریم:

راهی که از بغداد مرکز خلافت بطرف خراسان میرسد. از واسط به بصره و از بصره به اهواز و شیراز و سیرجان و سیستان میگذشت، و راهی دیگر از بغداد به حلوان و کربمانشاهان و همدان وری رسیده بود، که بغداد را با خراسان پیوستگی میداد بدین موجب:

ازری تا نساپور

- ازری به مفضلاباد ۴ فرسخ = ۱۲ میل
- از مفضلاباد به افریذین (ابن حوقل: افریذین) ۶ فرسخ = ۱۸ میل
- از افریذین تا کاسب ۸ فرسخ = ۲۴ میل
- از کاسب تا خوار ۶ فرسخ = ۱۸ میل
- از خوار تا قصر الملح ۷ فرسخ = ۲۱ میل
- از قصر الملح تا رأس الکلب ۷ فرسخ = ۲۱ میل
- از رأس الکلب تا سرخ ۴ فرسخ = ۱۲ میل
- از سرخ تا سمنان ۴ فرسخ = ۱۲ میل
- از سمنان تا آخرین ۹ فرسخ = ۲۷ میل
- از آخرین تا قریه دایه ۴ فرسخ = ۱۲ میل
- از دایه تا قومس ۴ فرسخ = ۱۲ میل
- از قومس تا حداده ۷ فرسخ = ۲۱ میل
- از حداده تا کوزستان (مقدسی: کورستان) ۴ فرسخ = ۱۲ میل
- از کوزستان تا بندش ۳ فرسخ = ۹ میل
- از بندش تا میمد (مقدسی: میمد) ۱۲ فرسخ = ۳۶ میل

از میمدا تا هفتدر (ابن خردادبه هفت کند. اصطخری و حوقل و مقدسی و ابن رسته : هفدر) ۷ فرسخ = ۲۱ میل.

از هفدر تا اسدآباد ۷ فرسخ = ۲۱ میل

از اسدآباد تا بهمناباد ۶ فرسخ = ۱۸ میل

از بهمناباد تا نوق ۶ فرسخ = ۱۸ میل

از نوق تا خسروگرد ۶ = ۱۸ میل

از خسروگرد تا حسیناباد ۴ فرسخ = ۱۲ میل

از حسیناباد تا سنگرد ۵ فرسخ = ۱۵ میل

از سنگرد تا بیشکند (ابن رسته و ابن خردادبه و مقدسی: بیشکند) ۵ فرسخ = ۱۵ میل

از بیشکند تا نشاپور ۵ فرسخ = ۱۵ میل

جمله فاصله ازری تا نشاپور ۱۴۰ فرسخ = ۴۲۰ میل^۱.

از نشاپور تا مرو

از نشاپور تا بغیس ۴ فرسخ = ۱۲ میل

از بغیس تا حمراء ۶ فرسخ = ۱۸ میل

از حمراء تا مثقب ملوس ۵ فرسخ = ۱۵ میل

از نوقان تا مزدوران عقبه ۶ فرسخ = ۱۸ میل

از مزدوران تا اوگینه (ابن خردادبه: آبگینه) ۸ فرسخ = ۲۴ میل

از اوگینه تا سرخس ۶ فرسخ = ۱۸ میل

از سرخس تا قصرنجار ۳ فرسخ = ۹ میل

از قصرنجار تا اشترمغاک ۵ فرسخ = ۱۵ میل

از اشترمغاک تا تلستانه ۶ فرسخ = ۱۸ میل

از تلستانه تا دندانقان ۶ فرسخ = ۱۸ میل

از دندانقان تا ینوگرد (ابن خردادبه و مقدسی: جروجرد) ۵ فرسخ = ۱۵ میل

۱- کتاب الخراج قدومه بن جعفر ۲۰۱

ازینو گگرد تا شهر مرو ۵ فرسخ = ۱۵ میل
جمله فاصله از نساپور تا مرو ۷۰ فرسخ = ۲۱۰ میل . ۱

از مرو تا آمل

از مرو شاهجان تا کشمیهن (اصطخری و مقدسی و یعقوبی: کشماهن) ۵ فرسخ = ۱۵ میل
از کشمیهن تا پوسته خانه دیوان (ابن خردادبزه: دیواب) ۶ فرسخ = ۱۸ میل
از دیوان تا طهملج (پوسته خانه) ۲ فرسخ = ۶ میل
از طهملج تا منصف (پوسته خانه) ۴ فرسخ = ۱۲ میل
از منصف تا احساء (پوسته خانه) ۸ فرسخ = ۲۴ میل
از احساء تا پوسته خانه نهر عثمان (ابن خردادبزه و مقدسی: بتر عثمان) ۳ فرسخ = ۹ میل
از نهر عثمان تا عقیر (پوسته خانه) ۳ فرسخ = ۹ میل
از عقیر تا شهر آمل ۵ فرسخ = ۱۵ میل
جمله فاصله از مرو شاهجان تا آمل ۳۶ فرسخ = ۱۰۸ میل^۲

از آمل تا بخارا

از آمل تا کنار جیحون ۱ فرسخ = ۳ میل
قریه علی بر کنار دیگر جیحون (ابن خردادبزه و اصطخری و مقدسی و ابن حوقل: فربر)
۱ فرسخ = ۳ میل
از قریه علی تا حصن ام جعفر در بیابان ۶ فرسخ = ۱۸ میل
از حصن ام جعفر تا بیکند از راه بیابان ۶ فرسخ = ۱۸ میل
از بیکند تا دروازه بخارا ۲ فرسخ = ۶ میل
از دروازه تا قریه ماستین ۱ $\frac{۱}{۴}$ فرسخ = ۴ $\frac{۱}{۴}$ میل
از ماستین تا بخارا ۵ فرسخ = ۱۵ میل

۱ کتاب الخراج قدومه بن جعفر ۲۰۲

۲ - همین کتاب ۲۰۳

مجموع فاصله از آمل تا بخارا $22\frac{1}{4}$ فرسخ = $67\frac{1}{4}$ میل^۱

از بخارا تا سمرقند

از شهر بخارا تا شرخ (ابن خردادبه و اصطخری و ابن حوقل: جرغ) ۴ فرسخ = ۱۲ میل

از شرخ تا طواویس ۳ فرسخ = ۹ میل

از طواویس تا کوک (که کوههای جنوبی آن بچین پیوند) ۳ فرسخ = ۹ میل

از کوک تا کرمینیه ۴ فرسخ = ۱۲ میل

از کرمینیه تا دبو سیه ۵ فرسخ = ۱۵ میل

از دبو سیه تا ربنجن (اصطخری و مقدسی و ابن خردادبه و حوقل: اربنجن)

۵ فرسخ = ۱۵ میل

از ربنجن تا زرمان ۶ فرسخ = ۱۸ میل

از زرمان تا قصر علقمه ۵ فرسخ = ۱۵ میل

از قصر علقمه تا سمرقند ۲ فرسخ = ۶ میل

مجموع فاصله از بخارا تا سمرقند ۳۷ فرسخ = ۱۱۱ میل^۲

از مرو به بلخ و ترمذ

از مرو تا قریه فاز ۷ فرسخ = ۲۱ میل

از فاز تا مهدی آباد براه بیا بان ۶ فرسخ = ۱۸ میل

از مهدی آباد تا یحیی آباد (پوسته خانه) ۷ فرسخ = ۲۱ میل

از یحیی آباد تا قرینین که مردم آن مجوس و تجارت خران آن مشهور

است ۵ فرسخ = ۱۵ میل

از قرینین تا اسد آباد ۷ فرسخ = ۲۱ میل

از اسد آباد تا حوزان ۵ فرسخ = ۱۵ میل

از حوزان تا قصر احنف ۴ فرسخ = ۱۲ میل

۱ - کتاب الخراج قدامه بن جعفر ۲۰۳

۲ - همین کتاب ۲۰۴

از قصر احنف تا مروروذ ۵ فرسخ = ۱۵ میل
 از مروروذ تا رسکن براه دره قصر عمرو ۵ فرسخ = ۱۵ میل
 از رسکن تا اسراب (دیه درسمج های کوه) ۷ فرسخ = ۲۱ میل
 از اسراب تا کنجا باد طالقان ۶ فرسخ = ۱۸ میل
 از کنجا باد تا طالقان ۶ فرسخ = ۱۸ میل
 از طالقان تا کسحان (مقدسی و ابن خردادبه: کسحاب) ۵ فرسخ = ۱۵ میل
 از کسحان تا ارغین وادی مرو ۱ فرسخ = ۳ میل
 از ارغین تا قصر خوط مربوط کوره فاریاب براه کوهستانی ۵ فرسخ = ۱۵ میل
 از قصر خوط تا شهر فاریاب ۲ فرسخ = ۶ میل
 از فاریاب تا بیابان القاع ۵ فرسخ = ۱۵ میل
 القاع مربوط جو زجان ۴ فرسخ = ۱۲ میل
 از القاع تا شبورقان در صحرا ۶ فرسخ = ۱۸ میل
 از شبورقان تا سدره کوره بلخ ۶ فرسخ = ۱۸ میل
 از سدره تا دستجرده (ابن خردادبه: دستگرد) ۵ فرسخ = ۱۵ میل
 از دستجرده تا قریه بزرگ عود (ابن خردادبه: الفور) ۴ فرسخ = ۱۲ میل
 از عود تا بلخ براه آبادان ۳ فرسخ = ۹ میل
 از شهر بلخ تا سیاه جرد (سیاه گرد کنونی) ۵ فرسخ = ۱۵ میل
 از سیاه گرد تا کنار جیحون از راه صحرا ۷ فرسخ = ۲۱ میل
 از کنار آمو به ترمذ میگذرند و از آنجا تا صر منجان ۶ فرسخ = ۱۸ میل
 از صر منجان تا دارزنگی (قریه معمور) ۶ فرسخ = ۱۸ میل
 از دارزنگی تا قریه برنجی ۷ فرسخ = ۲۱ میل
 از برنجی تا صغانیان (چغانیان) ۵ فرسخ = ۱۵ میل

۱- سدره رهاط کوچکی بود برای پوسته، که در زلزله ۳۰۳/۱۸۵۲م در اینجا چشمه آبی برآمد و
 از آب آن تمام صحرا مشروب و سرسبز گردید.

از صغایان برای راه راش تاقریه بوندا ۳ فرسخ = ۹ میل
 از بوندا تا هموران (ابن خرداذبه: هموران) ۷ فرسخ = ۲۱ میل
 از هموران تا ابان کسوان ۸ فرسخ = ۲۴ میل
 از ابان کسوان تا شو مان ۵ فرسخ = ۱۵ میل
 از شو مان تا واشگرد (واشگرد) ۴ فرسخ = ۱۲ میل
 از واشگرد تا راش که درین نواحی شهر آخرین خراسان شمرده می شود ۴ روزه
 راهست که با حدود فرغانه می پیوندد ۱.

از بلخ به تخارستان

از بلخ تا ولاری ۵ فرسخ = ۱۵ میل
 از ولاری تا سواحی ۳ فرسخ = ۹ میل
 از سواحی تا خلم برای بیابان ۳ فرسخ = ۹ میل
 از خلم تا بهار ۷ فرسخ = ۲۱ میل
 از بهار تا بکبانول ۵ فرسخ = ۱۵ میل
 از بکبانول تا قارض عامر (ابن خرداذبه: قارض عامر = کاریز عام)
 ۷ فرسخ = ۲۱ میل. این کاریز در میان کوهساری بفاصله ۱۸ فرسخ از دریای
 آمو واقع بود.^۲

از سیرجان به سیستان

راهیکه از اهواز به شیراز و به سیرجان میگذشت، ولایت سیستان را
 بامرکز بغداد ربط میداد. و این راه جنوبی به مکران و ولایت زابلستان و سند هم میرسید،
 و بموجب شرح قدامه بن جعفر از سیرجان به سیستان چنین بود:

از سیرجان به قهستان ۶ فرسخ = ۱۸ میل

۱- قدامه بن جعفر در کتاب الخراج ۲۱۱

۲- همین کتاب ۲۱۲

از قهستان به رباط کومخ ۸ فرسخ = ۲۴ میل

از رباط کومخ به ساهوی ۶ فرسخ = ۱۸ میل

از ساهوی به امسیر (مقدسی: از مین) ۴ فرسخ = ۱۲ میل

از امسیر به خناب ۶ فرسخ = ۱۸ میل

از خناب به غبیراء ۴ فرسخ = ۱۲ میل

از غبیراء به کورم (مقدسی: کورغون) ۸ فرسخ = ۲۴ میل

از کورم به کشک ۸ فرسخ = ۲۴ میل

از کشک به راثین ۱۰ فرسخ = ۳۰ میل

از راثین به دارجین (اصطخری و ابن خردادبه و مقدسی: دیروزین) ۸ فرسخ =

۲۴ میل

از دارجین تا بم ۱۲ فرسخ = ۳۶ میل

از بم تا نرما سیر (ابن خردادبه و مقدسی و اصطخری: نرماشیر) در صحرا ۸

فرسخ = ۲۴ میل

از نرما سیر تا سیستان ۱۰۰ فرسخ = ۳۰۰ میل

بدین طور از سیرجان مرکز کرمان تا سیستان ۱۸۸ فرسخ = ۵۶۴ میل راه دریا بان

بود، که در برخی موارد جاده هم داشت ۱.

راههای دیگر

آنچه قدامه بن جعفر شرحی را از راههای برید خراسان داده قرار فوق اقتباس

شد. ولی شرح راههای دیگر افغانستان، در همان عصر چنین است که از منابع جغرافی دیگر

در اینجا تلخیص می شود، تا این موضوع با استیفاء گفته آید و نیمه نماند:

خراسان

از بوزجان تا پوشنگک ۴ مرحله

از نشاپور تا بوزجان ۴ مرحله

از هرات تا اسفزار ۳ مرحله

از پوشنگک تا هرات یک مرحله

۱- کتاب الخراج ۱۹۶

از اسفزار تا دره آخر هرات ۲ مرحله
از نشاپور تا طوس ۳ مرحله
از نسا تا فیرواه ۴ مرحله
از قاین تا هرات ۸ مرحله
از مرو تا هرات ۱۲ مرحله
از مرو تا نسا ۴ مرحله
از بلخ تا مرو رود ۱۲ روزه راه
از بلخ تا اندراب ۹ مرحله
از بامیان تا غزنه ۸ مرحله
از بدخشان تا ترمذ ۱۳ مرحله
از زم تا آمل ۴ مرحله
از مرو تا کشمیهن ۱ مرحله
از هرمز فراه تا باشان ۱ فرسخ
از مرو تا دندانقان ۴ فرسخ
از هرات تا کراوخ ۳ روز
از فرگرد تا خرگرد دو روز
از هرات تا باشان ۱ مرحله
از خیسا تا استرییان ۱ مرحله
از مارآباد تا اوبه ۱ مرحله
از هرات تا ببینه ۲ مرحله
از کیف تا بغشور ۱ روز
از خلم تا وروالیز (ولو الج) ۲ روز
از طایقان تا بدخشان ۷ روز
از سمنگان تا اندراب ۵ روز

از دره تیا سیستان ۷ روزه راه
از نشاپور تا نسا ۶ مرحله
از نشاپور تا فاین قوهستان ۹ مرحله
از مرو تا مرو رود ۶ مرحله
از مرو تا ابیورد ۶ مرحله
از هرات تا سرخس ۵ مرحله
از بلخ تا کنار آمو و ترمذ ۲ روز
از بلخ تا بامیان ۱۰ مرحله
از بلخ تا بدخشان ۱۳ مرحله
از ترمذ تا زم ۵ مرحله
از آمل تا شهر خوارزم ۱۲ مرحله
از کشمیهن تا هرمز فراه ۱ فرسخ
از مرو تا جیرنج (گیرنگک) ۶ فرسخ
از هرات تا مالن نیم روز
از پوشنگک تا فرگرد دو روز
از خرگرد تا زوزن یکروز
از باشان تا خیسا ۱ مرحله
از استرییان تا مارآباد ۱ مرحله
از اوبه تا چشت ۲ روز
از ببینه تا کیف ۱ مرحله
از بلخ تا خلم ۲ روز
از وروالیز تا طایقان ۲ روز
از خلم تا سمنگان ۲ روز
از اندراب تا جار بایه ۳ روز

از عسکر پنجشیر تا پروان ۲ مرحله	از جاربایه ۴ تا پنجپیر (پنجشیر) امروز
از بلخ تا مذر (مدروموی) ۶ مرحله	از بلخ تا بغلان ۶ مرحله
از که تا بامیان ۳ مرحله	از مذر تا که (که مرد) ۱ مرحله
از شبورقان تا فاریاب ۳ مرحله	از بلخ تا شبورقان ۳ مرحله
از تالقان تا مرو رو ۳ د مرحله ۱	از فاریاب تا تالقان ۳ مرحله

راههای سیستان و زابل

از سیستان بهرات مرحله اول کرکویه ۳ فرسخ	از کرکویه تا بیشتر ۴ فرسخ
از بیشتر تا جوین ۱ مرحله	از جوین تا باشتروذ ۱ مرحله
از باشتروذ تا کنجر ۱ مرحله	از کنجر تا سرشک ۱ مرحله
از سرشک تا پل فره ۱ مرحله	از پل فره تا شهر فره ۱ مرحله
از فره تا دره ۱ مرحله	از دره تا کوهستان آخر سیستان ۱ مرحله
از کوهستان تا خاستان اسفزار ۱ مرحله	از خاستان تا کاریز سری ۱ مرحله
از کاریز سری تا سیاه کوه ۱ مرحله	از سیاه کوه تا جامان ۱ مرحله
از جامان تا هرات ۱ مرحله ۲	

از سیستان به بست :

از زرنج تا زانبوق ۱ مرحله	از زانبوق تا سروزن ۱ مرحله
از سروزن تا حروری ۱۲ مرحله	از حروری تا دهک یک رباط
از رباط بیابان تا رباط آب شور ۱ منزل	از آب شور تا رباط کرودین ۴ منزل
از کرودین تا رباط قهستان ۱ منزل	از قهستان تا رباط عبدالله ۱ منزل
از رباط عبدالله تا بست ۱ منزل	از دهک تا یک فرسخی بست همه بیا بانست) °

۱- مسالك المسالك - اسخري ۲۸۲ بعد

۲- همین کتاب ۲۴۸

۳- جهان نامه: حنوری. مقدسی: حروزن. بین سروزن و حروری نهر نیشک و پل خشتی بود.

۴- ادریسی: کروین. مقدسی: کروین. جهان نامه: کرود.

۵- اسخري ۲۵۰

از بست به غزنه :

از بست تافیروزقند ۱ منزل	از فیروزقند تا رباط میغون یک منزل
از میغون تا رباط کبیر ۱ منزل	از رباط کبیر تا شهر رخیج یعنی پنجوای ۱ منزل
از پنجوای تا تگین آباد یک منزل	از تگین آباد تا خرسانه ۲ یک منزل
از خرسانه تا سراب ۳ یک منزل	از سراب تا اوقل ۴ یک منزل
از اوقل تا جنکل آباد ۱ منزل	از جنکل آباد تا دیه گرم ۵ یک منزل
از گرم تا خاست یک منزل	از خاست تا دیه جومه ۷ یک منزل
از جومه تا خابسار ۸ اول حد غزنه ۱ منزل	
از خابسار تا خشیاچی ۱ منزل	از خشیاچی تا رباط هزار ۱ منزل
از هزار تا غزنه ۱ منزل ۹	

از پنجوای تا بلس (بلوچستان کنونی)

از پنجوای تا رباط حجریه (دبری کنونی) ۱ منزل

از حجریه تا رباط جنکی ۱ منزل	از جنکی تا رباط بر ۱ منزل
از رباط بر تا اسفنجای ۱ منزل	از اسفنجای تا سیوی ۲ مرحله

دروادی هلمند :

از سیستان تا جزه ۳ مرحله	از جزه تا فره ۲ مرحله
--------------------------	-----------------------

۱- ادریسی و جهان نامه : معون . مقدسی : میعوف ؟

۲- مقدسی : حر ساد . جهان نامه : خراسان .

۳- شاید سراپ کتونی .

۴- ادریسی : اوق . جهان نامه : اوفی . مقدسی : اوز

۵- جهان نامه : عوم . مقدسی : عرم . ادریسی : عزیز

۶- ادریسی : جابست . جهان نامه : خواست .

۷- ادریسی : حومه . جهان نامه : حوم .

۸- جهان نامه : خوا بسار . مقدسی : حاشان .

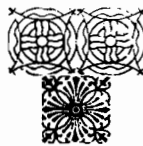
۹- اصطخری ۲۵۲

۱۰- همین کتاب و همین صفحه

ازنه تا فره ۱ مرحله از کش تاسیستان ۳۰ فرسخ
 از سیستان تا طاق ۵ فرسخ از قرنین تا خواش ۱ منزل
 از بست تا سروان ۲ مرحله از پنجوای تا کهک ۱ فرسخ
 از سروان تا تل زمیند اورا ۱ مرحله از تل تا درغش ۱ مرحله
 از تل تا بغین ۱ روز از بغین تا بشلنگک جنوبی بغین ۱ مرحله

جغرافیایان یسان عربی فواصل و منازل راههای خراسان را تا بامیان و غزنه طوریکه در سطور سابق ذکر رفت آورده اند. چون کابل و ولایات شرقی افغانستان تا مجاری سند در اوایل عصر عباسی رسماً داخل سرزمین خلافت نبود، بنا برین جغرافیایان یسان عرب که مأخذ معلومات ایشان منابع رسمی خلافت بغداد بوده، از تفصیل برید و راههای ولایات شرقی خاموش اند. و ما این مطالب را برای تتمیم مباحث از توضیحات البیرونی می آوریم:

از لوهاور (لاهور) تا نهر جند راه ۱۲ فرسخ (هر فرسخ ۴ میل) = ۴۸ میل.
 از جند راه تا جیلیم ۸ فرسخ = ۳۲ میل - از جیلیم تا و یهند پایتخت گند هارا (قند هار) بر کنار غربی دریای سند ۲۰ فرسخ = ۸۰ میل - از و یهند تا پشاور (پشاور) ۲۴ فرسخ = ۹۶ میل. از پشاور تا دنبور (جلال آباد کنونی وادینه پور بابر) ۱۵ فرسخ = ۶۰ میل - از دنبور تا کابل ۱۲ فرسخ = ۴۸ میل. از کابل تا غزنه ۱۷ فرسخ ۶۸ میل. ۲



۱- اصطخری ۲۵۲

۲- کتاب الهند ۱۶۵

تشکیلات لشکری

مردم آریائی قدیم که از سرزمین های دامنه های هندوکش به شرق و غرب هجرت کرده اند، در بین خود تشکیلات نظامی داشته اند، و مخصوصاً چون به سمت شرق و سرزمین هند رسیده اند، دارای ترتیب خاص لشکری بوده اند.

از تشکیلات نظامی آریائیان قدیم، در جنگ تاریخی مها بهارت و کتاب آن (حدود ۱۵/۱۴ ق م) اشاراتی موجود است، که در آن یک واحد بزرگ نظامی را اکشوهنی AKSHA U HINI یا اچهونی می‌گفتند. و این نظام لشکری که بقول البیرونی برای ترتیب تعبیه و نقل و حرکت و نزول عساکر گرفته شده بود، تا عصر اسلامی هم وجود داشت، و چون کابلشاهان ورتیلان در عنعنات قدیم با آریائیان هندی مشترک بوده اند، بنابراین همین ترتیب عنعنوی لشکرداری قدیم را هم داشته باشند.

مطابق شرح حیکه البیرونی میدهد: یک واحد بزرگ لشکری از اجزای ذیل ترکیب می شد:

یک واحد کوچک لشکر پتی PATTI می‌گفتند، که عبارت از پنج پیاده و سه اسب و یک پیل و یک عراده بود و این عراده را در سنسکریت رتهه RATH گفتندی، که در شطرنج رخا و در اصطلاح یونانیان عراده جنگی باشد^۱، و ترتیب صعودی لشکر چنین است:

۳ پتی یک سینامخ SINAMU KH (سه عراده: ۹ اسب، ۱۵ پیاده، ۳ پیل)

۱ - قاموس هندوستانی ۷۰. ایزد نیکن فوربس طبع لندن ۱۸۶۶ م

۲ - کتاب الهند ۳۴۰

- ۳ سینا مخ یک گلم GULM (نه عراده، ۲۷ اسپ، ۴۵ پیاده، ۹ پیل)
- ۳ گلم یک گن VGAN ۲۷ عراده، ۸۱ اسپ، ۱۳۵ پیاده، ۲۷ پیل.
- ۳ گن یک باهینو ۸۱ عراده، ۲۴۳ اسپ، ۴۰۵ پیاده، ۸۱ پیل.
- ۳ باهینو یک پرتنا PRITNA ۲۴۳ عراده، ۷۲۹ اسپ، ۱۲۱۵ پیاده، ۲۴۳ پیل.
- ۳ پرتنایک چمو CHAMU ۷۲۹ عراده، ۲۱۸۷ اسپ، ۳۶۴۵ پیاده، ۷۲۹ پیل.
- ۳ چمو یک انیکینی VANIKINI ۲۱۸۷ عراده، ۶۵۶۱ اسپ، ۱۰۹۳۵ پیاده، ۲۱۸۷ پیل
- ۱۰/ انیکینی یک اکشوهنی AKSHAUHINI

بدین ترتیب یک واحد بزرگ نظامی یعنی اکشوهنی عبارت بود از:

پیاده	۱۰۹،۳۵۰
اسپ	۶۵،۶۱۰
عراده جنگی	۲۱،۸۷۰
پیل ۱	۲۱،۸۷۰

در حدود (۵۹، ۶۳۰ م) هنگامیکه هیون تسنگ ز ایرچینی قسمت های شرقی افغانستان و هند را می دید، راجع به لشکر این سرزمین چنین می نگارد: که چهار صنف عسکر او با گفته البیرونی کاملاً مطابق است وی گوید:

«عساکر از شعاعترین مردمان صنف کشتریه انتخاب می شوند، و چون پسر پیشه پدری لشکری را اختیار میکند، فن حرب را می آموزد، این عساکر در قلعه دورادور قصرشاهی در وقت امنیت اقامت میکنند، و در ایام لشکر کشی و مسافرت در مقدمه الجیش باشند، و چهار صنف اند:

پیاده PATAKAYA سوار ASVAKAYA عراده دار
 RATHAKAYA پیله دار HASTIKAYA پیله دار با اسلحه
 کاری مجهز ساخته در اشکهای آنها مهمیزهای نو کدارتیز

تعبیه کرده اند. قاید لشکر در عراده نشسته و دونفر ملازم در راست و چپ او باشند، و عراده را چهار اسپ میراند، و یکدسته محافظین موکب او را احاطه میکنند .

فرقه سوار در حمله پیشتر می رود، و پیاده مدافعه مینماید، و اسلحه ایشان نیزه و سپر کلان و گاهی شمشیر و خنجر است. تمام آلات جنگی دیگر، تیز و نو کدار است. برخی از سپاهیان نیزه کوتاه، سپر، کمان و تیر، شمشیر، خنجر، نیزه دراز، تبرزین، ژوبین و اقسام فلاخن دارند .

در سنه ۷۲۷ م = ۱۰۹ هـ یک نفر زایر چینی دیگر بنام هوی - تچه - او HAUEI-TCHE-AO به افغانستان آمده بود، که نقل سیاحت نامه او را در یک سموچ تواین - هوانگک یافته اند، وی درباره بامیان گوید:

« پادشاه بامیان در تحت اثر کدام مملکت دیگر نیست، لشکر پیاده و سواروی خیلی قوی و فراوانست، و شاهان دیگر نمیتوانند بر کشورش حمله کنند. » ۲

این بود معلوماتی که درباره لشکر قسمت شرقی مملکت دراز منته مقارن ظهور اسلام و قبل از آن داریم، اما در قسمت غربی و خراسان که نظام لشکری دولت ساسانی در آن عصر برقرار بود، یکدسته بزرگ لشکر را گند KUND و افسر آن را گند سالار گفتندی، که این کلمه تا کنون بمعنی یک جمعیت عظیم مردم و یا اتحادیه جنگی چند قبیله در پنبتوزنده و مستعمل است، و احتمال دارد، که کلمه جند عربی جمع جنود که از آن تجنید ساخته شده نیز معرب همین گند آریایی باشد .

هر گند به چند درفش، و هر درفش به چند وشت WASHT تقسیم می شد که هر درفش پرچم خاصی داشت، و در لشکریان دولت ساسانی از مردم خراسان، قبایل کوشان

۱- سی - یو - کی کتاب دوم ۱۳۹

۲- تاریخ افغانستان ۲/۳۹۶

باختر و خیون (هونها) و سکا‌های سگستان که در زرنج سکونت داشتند شامل بوده اند. ۱
 از عصر خسرو اول انوشروان و حدود ۵۴۰ م تا قرن اول اسلامی امور لشکری
 سرزمین شاهان ساسانی در تحت نظر چهار سپاه بذا اداره شدی، که یکی ازین سپاه-
 بذا بر لشکریان خراسان و سیستان و کرمان سرداری داشتی^۲، و طوریکه در سابق
 گفتیم، در سرزمین های مرزی مرزبان و کنارنگ نیز قیادت لشکر را کردی، و حتی
 این مرزبانان در خوارزم و کابل حق استعمال لقب شاه را هم داشتندی^۳.
 در تحت رتبه لشکری بزرگ سپاه بذا، رتبه ارتیشتاران سالار یعنی سالار لشکر
 و افسر گارد شاهی پشتیگ بان سالار، و قوماندان صنف پیاده پایگان سالار و سردار
 دسته تیراندازان تیر بذا، و سردار قوای محافظار گک شاهی ار گبذ، و افسر سواران منتخب
 ده هزاری یعنی دسته جاودانان بنام ورهرانیگان خودای نامیده می شد. و یک دسته
 لشکر بنام جان اوسپار موجود بود، و افسر مخازن (انبار گک) و اسلحه خانه (گنتر) را
انبار گک بذا و افسر لشکر سواران سوران سردار می گفتند. و در یکی از نسکهای اوستا
 بابی بنام ارتیشتارستان بود، که در آن مخصوصاً بر امور جنگی و لشکری و سپاهداری
 بحث شده بود، و سلاحهایی که لشکریان این زمان استعمال میکردند، عبارت از زره
 اسپ و جوشن وزره سینه بند و ران پوش و شمشیر؛ و نیزه و سپر و گرز و تبرزین
 و تیرو تیر کش و کمان بود.^۴

برای تربیه عسکری و پرورش مردم بامور لشکری، آموزگار ان کارهای لشکری
 بنام اندر ژبذ اسپوارگان مقرر بودند، که مردم را سلاحشوری و فنون حربی و حیل

۱- کریستن سین درسا سانیان ۲۷۴ ببمد

۲- همین کتاب ۴۹۵ بحوال طبری و دینوری

۳- همین کتاب ۴۹۷ بحوال نامه تندر

۴- از جمله شمشیر ها بیکه در بین لشکریان عرب شهرت داشت، شمشیر یمنی و هندی و شامی
 و سلیمانی و هم سیف خراسانی بود (تاریخ تمدن اسلامی ۱-۱۳۸) و ازین برمی آید که شمشیر
 در خراسان سابقه و شهرت عظیمی داشت.

۵- سانسانیان در موارد متعدد.

جنگی می آموختند، که عربها ایشانرا مودب الاساوره گفته اند؛ و این آموزگاران لشکری بشهرها و روستاها میرفتند، تا ابناء قتال را بسلاحشوری و انواع آداب آن مشغول دارند.^۱

وضع لشکری و نیروی نظامی شاهان داخلی افغانستان با وجود ملوکی طوایف و عدم تمرکز در اوایل ورود اسلام قوی بود، و سوابق روشن لشکر کشی ها و تشکیلات قدیم نظامی که درین کشور وجود داشت، هریکی از شاهان محلی را آنقدر نیرو مند ساخته بود، که از سرزمین خویش باشجاعت و جلادت دفاع میکردند، چنانچه در سطور سابق نیروی لشکری پادشاه با میان را در حدود ۱۰۹۵ هـ ۷۲۷ م از قول زایرچینی روشن ساختیم.

تعییه جنگی رتبیل:

در قرن نخستین اسلامی هنگامیکه لشکریان فاتح عرب بسرزمین سیستان و زابلستان رسیدند، درینجا پادشاهان سلسله رتبیل حکم میراندند، و مدتهای زیاد با فاتحان عرب پیکار و مقاومت میکردند. این مردم در جنگ و دفاع از کشور خویش ترتیب خاص جنگی داشته اند، که بارها لشکرهای عظیم عربی را درینجا محو و نابود کرده بودند. در سنه ۵۷۸ هـ ۶۹۸ م از طرف حجاج حکمران اموی خراسان، عبیدالله بن ابی بکره بالشکریان عربی بر بلاد رتبیل حمله کرد، و غنایم فراوان گاو و گوسفند و اموال دیگر را بگرفت و قلعه ها و حصن های این سرزمین را ویران کرد، اما رتبیل و رعایای او که در امور جنگی تعبییه خاصی داشتند، اراضی خود را یکی بعد دیگری تخلیه کرده و بدشمن گذاشتند و خود ایشان در کوهسارها و گریوه ها پنهان نشستند. چون لشکریان عرب از شهرها برآمده و هژده فرسخ پیش رفتند، آنگاه لشکریان و رعایای رتبیل پیش روی ایشانرا در مضایق و شعاب بگرفتند، تا که ابن ابی بکره قوماندان عرب. اکثر سپاهیان خود را از دست داد و مجبور گردید تا هفت صد هزار درهم را

۱ - نامه تفسیر ۱۶ و ۵۷ طبع تهران ۱۳۱۱ ش و کارنامه اردشیر با بکان ۶۳ و ۶۶ طبع تهران

به ترتیب پردازد، و خود را از آن مهلکه نجات دهد، و این وقایع در سنه ۵۷۹ هـ ۶۹۸ م روی داده بود. ۱.

این ترتیب دفاعی و لشکری رتبیل، در مقابل لشکریان متهاجم عرب، چندین بار معمول گردیده بود، چنانچه چند سال قبل ازین واقعه در سنه (۵۷۴=۶۹۳ م) چون عبدالله بن امیه از طرف حجاج به بست آمد، وی بارتبیل در آویخت، و رتبیل هزار (یک میلیون) درهم فرستاد، ولی عبدالله قبول نکرد و گفت: تا این رواق (شاید رواق بست) را پرزنسازد، با او صلح نکنم.

چون رتبیل کار را بدینسان دید، از تعبیه قدیم جنگی خویش کار گرفت، و بس نشست و راه بکشد، تا لشکریان عبدالله در آنجاها در آمدند. آنگاه رتبیل سر راهها و گریوه هافر و گرفت، و عبدالله راضی شد، تا از آن سرزمین بدون گرفتن مالی برگردد.^۲ و باز چون در سال ۸۲ هـ ۷۰۰ م عبدالرحمن بن محمد اشعث حکمران اموی سیستان باده هزار نفر مجهز (لشکر طاووسان) از بست بربلاد زابلستان تاخت. رتبیل از همین ترتیب جنگی عنعنوی کار گرفت. چون عبدالرحمن عواقب سوء لشکریان عرب را در مقابل این تکنیک حربی رتبیل شنیده بود، از پیشرفت باز ایستاد و با ترس و بیم به بست برگشت. ۲.

لشکر عرب و دیوان الجند

چون در دوره اموی و عباسی لشکریان فاتحان عرب بر خراسان و زابل و کابل و تخار دست یافتند، ایشان تشکیلات نظامی داشته و لشکر عرب به پیروی از اصول جنگی و دستاویز عسکری روم و مصر و پارس ترتیب شده بود.

در اسلام نخستین بار حضرت عمر بن خطاب، لشکری را ترتیب داده و برای نظارت امور عسکری دیوان الجند را هم در جمله دواوین دیگر وضع کرد، که در آن

۱- طبری ۵/ ۱۳۷

۲- فتوح البلدان ۴۹۱

۳- تاریخ یعقوبی ۲ - ۲۷۷

نام و اوصاف و مقدار تنخواه و اعداد لشکریان را ثبت میکردند، و لشکریان فاتح اسلامی در امصار مفتوحه در لشکر گاههای خاصی سکونت میکردند، که آنرا العسکر گفتند. و چون افراد ملت اسلامی هر یکی برای اقامه امر دینی جهاد، در لشکر اسلام شامل می شدند، تا شهادت حضرت عثمان احتیاجی بداشتن لشکر جداگانه نبود، و درین مدت عدد لشکر اسلامی تا شانزده هزار میرسید.

اما در عهد امویان چون بداشتن قوه نظامی مستقل ضرورت افتاد، حضرت معاویه لشکر تنخواه داری را ترتیب داد، که عدد آن تا چهل هزار میرسید، و بعد ازین در عصر عبدالملک بن مروان اموی لشکر منظمی تحت قوماندانی حجاج بن یوسف تشکیل شد، که قطعاتی از اعراب قحطانی یمنی، و فرقه هائی از عدنان مصری بوده اند. ۱ و نیز در خراسان اعراب کوفی و بصری در قطعات عسکری اسلامی وارد و ساکن بوده اند. که مبادر فصول نخستین این کتاب در ضمن حوادث بارها از ایشان ذکر کرده ایم. لشکر امویان عبارت بود از دو صنف پیاده و سوار، که با اسلحه شمشیر و سپر و نیزه و زره و تیرو کمان و منجنیق و دبابه و ضبور (آلتی که از چوب درشت و پوست می ساختند و افراد لشکر در بین آن از ضرب شمشیر و تیرو غیره مصون می ماندند) مجهز بودند، که عدد ایشان تا یکصد و چهل هزار نفر میرسید، و این عدد در عصر عباسیان آنقدر بلند رفته بود که هارون الرشید عباسی (۱۷۰/۱۹۳ هـ) تنها در مقابل هر قل یکصد و سی و پنج هزار لشکر خود را سوق داده بود. ۲

در خراسان نیز دفتر خاصی برای ثبت نامهای عساکر و رواتب ایشان موجود بود، در ذیقعد ۱۲۹هـ ۷۶۶هـ هنگامیکه بومسلم خراسانی لشکر گاه خویش را در ماخوان آراست و خندق را در تحت تعبیه خاص نظامی کند، و لشکریان خود را در انجا به پیکار گماشت، او دفتر خاصی را وضع کرد، که دران نام افراد لشکر را بانام پدر و قریه سکونت ایشان نوشت. امر این دفتر نظامی ابوصالح کامل بن مظفر بود، و چون

۱- تاریخ تمدن اسلامی ۱- ۱۱۹- ببعده و تاریخ الاسلام السیاسی ۱- ۳۷۲ ببعده

۲- همین دو کتاب.

۳- تاریخ تمدن اسلامی ۱- ۱۲۹

این دفتر ترتیب یافت، نام هفت هزار نفر لشکریان خندق ماخون را در آن ثبت کرده بودند، که بو مسلم یکبار فی نفر سه درهم و باز چهار چهار درهم بوسیله آمد دفتر بایشان بخشید. ۱
 کذلک بو مسلم در گیرنگک (جبرنج) نیز لشکر گاهی بقیادت محرز بن ابراهیم داشت، که رابطه نصر بن سیار حکمران اموی را از مرو رود بلخ و تخار قطع میکرد، بو مسلم به ابو صالح کامل امر داد، تامل را برای ثبت عساگر محرز به گیرنگک بفرستد، و او حمید ازرق کاتب را به لشکر گاه محرز فرستاد، تا او در حدود هشت صد نفر را با نام پدر و مسکن ایشان داخل دفتر نمود. ۲

نظام تعبیه:

در لشکر کشی های نخستین عصر اسلامی، مسلمانان ترتیبی داشتند که حضرت عمر در نامه یی به سعد بن ابی وقاص شرح داده بود، و نکات مهم این هدايات عسکری چنین است:

«همواره بالشکر مسلمانان در رفتار ایشان همراه باش، و بر راهی که در آن زحمت بینند ایشانرا مبر، در هفته یکروز و شب بالشکریان خویش یکجای باش! و در بین ایشان کسانی را که بر ایشان اعتمادی نباشد مگذار! و درستم بر اهل صلح، پیروزی بر اهل حرب معجوب! همواره در طلوعه لشکر خویش یاران نیرومند و اهل زای خود را برگمار! و بایشان بهترین اسب سواری بده، و وضع زمین جنگ را چنانچه اهل آن دانند بخود معلوم نما!
 و بادشمن آن کن که وی باتو کند . . . » ۳

همچنین حضرت علی در واقعه جنگ صفین سنه ۳۷ هـ ۶۵۷ م به لشکریان خود

چنین هدايت داده بود:

۱- طبری ۶-۳۴

۲- طبری ۶-۲۷

۳- تاریخ الاسلام السیاسی ۱-۳۷۵

«صفهای خود را مانند بنیان مرصوص بیارا یید ، لشکرزره پوش پیش و بی زره پس باشد، همواره ثابت قدم و از جریان تیرها بر کنار و دلیر باشید، و آواز بلند نکشید، پرچمهای خویش راقیم داشته و بدست دلیر ترین اشخاص خود دهید ! از راستی و صبر کار گیرید! زیرا همواره پیروزی به مقدار صبر و استقامت باشد»^۱.

ازین اقوال خلفای راشدین ، که روح مطالب آن نگاشته آمد پدید می آید، که اعراب در وضع لشکر داری از حالت بدوی قبل الاسلامی ، به نظم و نسقی رسیده بودند، و چون در عصر امویان با ملل دیگر در آمیختند، نظام تعبیه را ازیشان گرفتند، که هر لشکر پنج جزو داشت، و بنا برین لشکر را خمیس (دارای پنج کتله) گفتند بدین نحو:^۲

مقدمه

میمنه _____ قلب _____ میسره
ساقه

در قلب لشکر قاید جای میگرفت، و در مقدمه هم غالباً سواران بودند، و هر یکی ازین قطعات پنج گانه را کردوس (جمع آن کرادیس) می نامیدند، که از کلمه کورتیس Koortis یونانی گرفته شده، و این ترتیب در عصر خلفای راشدین و امویان معمول گردیده بود .

مسلمانان تنها برین ترتیب تعبیه اکتفا نکردند، و چون با مدنیت آشنا شده و کتب گذشتگان را ترجمه کرده و خواندند، اقسام تعبیه عسکری را تا هفت قسم رسانیدند.^۳

امادر افغانستان :

مطابق وضع جغرافی و توپوگرافی این سرزمین مردم آن در جنگ حمله و شکست

۱- تاریخ تمدن اسلامی ۱- ۱۴۸

۲- همین دو کتاب و همین صفحات.

۳- تاریخ تمدن اسلامی ۱ / ۱۵۰

ترتیبات خاصی داشته اند، که مادر سطر، گذشته تعبیه نظامی و لشکر داری رتبیل را در سرزمین زابل شرح دادیم.

در حدود ۱۲۹ هـ ۷۴۶ م چون بو مسلم خراسانی ترتیبات لشکری خود را برای امحای قوای امویان و تأسیس خلافت عباسیان میگرفت، وی در لشکر گاه ماخوان در منزل ابواسحاق خالد بن عثمان فرود آمده و روز چهارشنبه ۹ ذی قعدة ۱۲۹ هـ خندق را کند، که دو باب داشت، یک دروازه آنرا به مصعب بن قیس حنفی و بهدل بن ایاس ضبی سپرد، و دروازه دیگر آنرا به ابوشراحیل و ابو عمرو اعجمی داد، و عسکر و شیعة خود را در بین آن گذاشت. و خود وی هم مانند یکی از عساکر بالباس ساده در بین خندق گشتی. و برای دسته غلامان، خندق دیگری را در قریه شوال کند، که قوماندانی آنرا به داود بن کراز سپرده بود. کسانیکه در خندق ماخوان جنگ میکردند، برای ثبت نامهای خود دفتری داشتند، که عدد ایشان تا هفت هزار میرسید. ^۱

کذلک بو مسلم درگیرنگ (جیرنج) نیز خندق را کند، که در آن هزار نفر لشکریان خود را بقیادت محرز بن ابراهیم قرارداد، و کاتب احصائیه آن حمید ازرق بود، و این لشکر و خندق، روابط حکمران اموی نصر بن سیار از مرورود و بلخ و تخارستان قطع نمود. ^۲

العسکر:

لشکریان فاتح عربی بهرجائی که میرسیدند، در موارد متصل شهرهای مفتوحه و یادربین راههای دور، برای اقامت خویش منازل را بنام العسکر می ساختند، که در زبان فارسی لشکر گاه گویند.

این لشکر گاه های عربی بموجب توصیه عسکری حضرت عمر (رض) همواره در جایی بنامی شد، که بین آن و شهر رودی و یا نهری فاصل نبود، چون این

۱- طبری ۶/ ۳۴

۲- طبری ۶/ ۲۶

لشکر گاههاپسانتر عمران یافت به شهرها تبدیل گردید، ولی قوماندانان لشکر عرب می کوشیدند، که عسکرهاى خود در همواره از ابنه و مساکن مردم دور نگهدارند، تا بر مردم اذیتی نرسد^۱

جغرافیا نویسان عربی و عجمی که احوال بلاد و اماکن و راههای قرون اولیه اسلامی را نوشته اند، در بساموارد شرق و غرب کشور خلفاء جاهایی را بنام العسکر ضبط میکنند که محل اقامت و فرودگاه لشکریان عربی بود، مانند عسکر مصر، و عسکر مکرم در خوزستان، و عسکر المهدی در بغداد، و عسکر نیشابور در خراسان، و عسکر سامرا در عراق، و عسکر زیتون و عسکر رمله در فلسطین، و عسکر ابی جعفر منصور در باب بصره بغداد. ^۲ که نسبت به این مواضع در عربی عسکری بود، و بسا از رجال علم و ادب به آن منسوب اند.^۳

چون همواره عساکر نو وارد اسلامی در خراسان و زابل با خطر حمله مردم اینجا مواجه بودند، در موارد مختلف برای حفاظت خویش عسکرهاى مستحکم و لشکر گاههاى متین را ساخته بودند که هم از انجا بر شهرها و روستاها حکم میراندند.

در زبان دری این عسکر عربی را الشکر یا لشکر گاه می گفتند و چنین بنظر می آید که قبل از ورود عرب و رواج زبان تازی، همین مواقع و منازل عساکر الشکر گفته باشند، چه کلمه عسکر هم از لشکر دری ساخته و معرب شده است. ^۴ و ما میدانیم که در زرنج سیستان جایی بنام لشکر موجود بود، و چون در سنه ۱۸۸ هـ ۸۰۳ حمزه قاید آزاد خواه سیستانی از خراسان فرارسید، همه عمال (دولت عباسی) را که در لشکر بودند، بکشت و بدر شهر آمد و ازین برمی آید، که لشکر گاه زرنج از شهر جدا بود.

۱ - تاریخ تمدن اسلامی ۱/۱۳۲

۲ - معجم البلدان ۴/۱۲۲ بیع

۳ - اللباب فی تهذیب الانساب ۲/۱۳۶ طبع قاهره ۱۳۵۶ ق

۴ - معجم البلدان ۴/۱۲۲ و حواشی برهان ۱۸۹۵

۵ - تاریخ سیستان ۱۵۹

در بست نیز جدا از شهر، اتلال و بقایای لشکر گاه موجود است، که مردم بومی بزبان پښتو آنرا الشکری بازار گویند، و البشاری مقدسی بسال ۹۸۵هـ ۳۷۵م گوید که بفاصله نیم فرسخ از شهر بست بر راهی که بغزنین روند، شهر کوچک (شبه مدینه) بنام العسکر افتاده است که لشکریان سلطان در آنجا باشند. ۱

بنای این عسکرها در تاریخ دوره اسلامی افغانستان بزمانه اوایل فتوح اسلامی میرسد، چنانچه در عصر امویان هنگامیکه عمر بن محمد بن قاسم بعد از ۱۱۴هـ ۷۳۲م شهر منصوره را در سرزمین سند بنا نهاد، بقول مسعودی درین شهر در داخل قلعه لشکر گاه ساخت، که در آن ۵۰ هزار نفر اقامت کرده می توانستند، و اصطبل آن گنجایش ده هزار اسب داشت، و برای هشتاد پیل جنگی و پیل های سواری پیل خانه ساخته بود. ۲ در پنجشیر کوهساران شمالی کابل نیز در قرون اولیه اسلامی عسکری بود، که آنرا اصطخری بنام عسکر بنجهیر یاد کرده و گوید که از آنجا تا پروان دو منزل راه بود ۳

گاهی در اوقات ضرورت لشکریان عربی در خر گاهها میزیستند، و چون سرمای سخت می آمد و سرپناهی نداشتند، از مردم مقیم شهر و روستاها خانهارا بزور و عنف می گرفتند، و آنرا منازل عسکری قرار میدادند، و این در وقتی بود، که حکمرانان عربی درین سر زمین العسکرها را ساخته بودند.

در عصر حضرت عثمان وحدود ۲۹۹هـ ۶۴۹م چون مقدمه الجیش عربی بخراسان رسید، امیر بن احمد بر در مرو فرود آمده بود اندخر گاهای خریشتهها، سرمای سخت آمد و دهقانان مرو بترسیدند بر امیر و سپاهش که از سرما هلاک شوند. پس ایشانرا در خانهای خویش جای دادند، و رسم گرفتن خانهای مردم مرلشکری را همین امیر OMAIR آورد ۴

۱- احسن التقاسیم ۳۰۴

۲- مروج الذهب ۱/۳۷۷

۳- مسالك الممالک ۲۸۶

۴- زین الاخبار خطی ۵۸ب

عدد لشکریان عرب در خراسان

عدد عساکر عرب در خراسان در ایام خلفای راشدین کم بود، ولی بعداً در عصر امویان و عباسیان افزایش یافت. در سنه ۸۲ هـ ۷۰۱ م لشکر طاووسان از طرف امویان بعدد ده هزار نفر در مقابل رتبیل زابلستان سوق شده بود، در حالی که در سنه ۹۶ هـ ۷۱۴ م عساکر عرب بقیادت و کعب (ضممه اول و فتحه دوم) در خراسان ۵۴ هزار نفر از قبایل عرب و هفت هزار خراسانی بودند.^۱

چنانچه بیاید لشکر نو تشکیل عباسیه در خراسان که از طرف فضل بن یحیی برمکی ترتیب شده بود، عدد آن به پنجصد هزار نفر خراسانی میرسید، که ما شرح آنرا در صفحات آینده میدهیم.

اما لشکر ۵۴ هزار ی و کعب تشکیلات و عدد ذیل را داشت :

از اهل بصره ۹ هزار
از قبیلۀ بکر ۷ هزار

از بنی تمیم ۱۰ هزار، بقیادت ضرار بن حصین ضبئی

از ازد ۱۰ هزار، بقیادت عبدا لله بن علوان

از کوفه ۷ هزار، بقیادت جهم بن زحرو عبیدا لله بن علی

از مردم عجم و خراسان ۷ هزار، بقیادت حیان خراسانی.^۲

جمله عدد این عساکر ۵۴ هزار.

از اعداد فوق حدس زده میتوانیم، که تا عصر عباسیان اغلب لشکریان اسلامی در خراسان از قبایل عرب بودند، که فضل برمکی عناصر فراوان خراسانی را در لشکر دخیل ساخت، و حتی يك قطعه ۲۰ هزار ی را از آن به بغداد هم فرستاد.

اما در سمت شرقی خراسان یعنی سند، هنگامیکه محمد بن قاسم قوماندان جوان بنی امیه در سنه ۹۲ هـ ۷۱۰ م با داهر راجه سند جنگ میکرد، راجه مذکور شصت هزار

۱- رجوع شود به فصل دوم این کتاب.

۲- فتوح ۵۲۰ و طبری ۵/ ۲۷۷

۳- همین کتب

سپاهی را با صدپیل و ده هزار مسلح زره پوش بمیدان آورده بود. در حالیکه لشکریان فاتح عربی تحت قیادت محمد بن قاسم ۱۵،۵۰۰ نفر بودند، که از آن جمله نه صد نفر سپاهی نفت انداز داشتند.^۱

لشکر عباسیه خراسانی:

در عهد امویان لشکر دولت تماماً عبارت از تازیان بودند. و چون عباسیان بر مسند خلافت اسلامی متمکن شدند، لشکرهای عربی یمنی و مضرى قبیلوی که اساس آن بر عصبيت قبیلوی عرب بنا شده بود وجود داشت. ولی عباسیان - چنانچه گذشت - بمدد خراسانیان به تخت شاهی رسیده بودند. بنابراین فرقه های لشکرهای خراسانی را نیز در تشکیلات نظامی خویش افزودند، و يك فرقه خاص حرس یعنی گارد شاهی را هم برای حفاظت پایتخت و دربار تشکیل دادند.^۲

در اوایل عصر عباسی این لشکر را الجند الخراسانیه می گفتند، که روز به بن داؤویه مشهور به ابن مقفع ادیب و دانشمند دوره منصور عباسی که نواز دین زردشتی باسلام در آمده بود، در رساله الصحابه (مصاحبه - ان خلیفه و امراء) که برای منصور خلیفه نوشته، این لشکر خراسانی را می ستاید، که نظیر آن در اسلام دیده نشده و به اطاعت و پاکدامنی و بی فسادى شهرت دارند.

ابن مقفع درین رساله به خلیفه توصیه میکند، که لشکر خود را در تحت يك دستور و قانون در آورد و نگذارد که روح فوضی تقویه شود. دوم باید اداره امور مالییه در دست سرداران لشکر نباشد، و قایدان لشکر مردان با کفایت باشند و مطابق لیاقت خود مقرر شوند، و نیز باید لشکریان دارای ثقافت علمی و خلقی باشند و نوشته بتوانند، و به احکام دین مطلع باشند، و بر يك وقت معین بایشان تنخواه و ارزاق داده شود.^۳ ازین سپارش های ابن مقفع میتوان فهمید، که تشکیل يك لشکر منظم به اصول و دستاویز نزدیک به امروز، در همان اوقات هم در چند خراسانی مدنظر بوده و روح

۱- ابو ظفر ندوی در تاریخ سند ۷۷

۲- تاریخ تمدن اسلامی ۱/۱۲۲

۳- ضحی الاسلام ۱/۲۰۶ ببعده به حواله رساله الصحابه مطبوعه در مجموعه رسائل البلقام

لشکری منظم خراسانی در آن حلول کرده بود؛ چنانچه بعد ازین هم همین روحیه نظامی، مظاهری در تشکیلات لشکری اسلامی دارد بدین موجب :

در سنه (۱۷۸ هـ ۷۹۴ م) چون هارون الرشید خلیفه، تمام امور کشور را به وزیرش یحیی بن خالد برمکی سپرد، او پسر خود فضل بن یحیی را بر خراسان والی گردانید، از کارهای مهمی که فضل در خراسان انجام داد، یکی هم تشکیل یک لشکر خاص خراسانی پنجصد هزاری (۵۰۰،۰۰۰) بنام العباسیه بود، که بیست هزار نفر از آن به بغداد فرستاده شدند، که در آنجا بنام الکرنبیه شهرت یافتند، و بقیه این لشکر با دفاتر آن در خراسان ماندند. ومروان بن ابی حفصه شاعر عربی زبان خراسانی (۱۰۳، ۱۸۲ هـ) در ستایش این لشکر و موسس آن فضل قصیده‌ی گفت که این ابیات از آنجا است :

عند الحروب اذا ما تأفل الشهب	ما الفضل الاشهاب لا افول له
من الوراثة في ايد يهم سبب	حام على ملك قوم غرسهمهم
كتايب ما لها في غيرهم ارب	امست يد لبني ساقى الحجيج بها
ما الف الفضل منهما العجم والعرب	كتايب لبني العباس قد عرفت
من الالوف التي احصت لك الكتب ا	اثبت خمس مئين في عدادهم

یعنی: «فضل مردمیدان پیکار است و در جنگها و قتیکه جنگاوران دیگر افول کنند، او فرو نمی نشیند، او نگهدار ملک قوم میست که از وراثت و نجات سهمی باز دارند، دست او در تأسیس فرقه‌های لشکری برای پسران ساقی حاجیان (بنی عباس) کمک کرد، که در عجم و عرب شناخته شدند، و عدد این لشکریان از روی احصاء و نوشته به پنجصد هزار رسید.»

مردم خراسان و نواحی آن به شجاعت و جنگاوری و مقاومت مشهور بودند، و بنابراین لشکر عباسیه هم با کم و کیف خود در کشور خلافت امتیاز داشت. و این مهارت لشکری خراسانیان بدرجه‌ی بود، که با عدد کم در مقابل لشکرهای عظیم

می جنگیدند. چنانچه در سنه ۱۷۷ هـ ۷۹۳ م هنگامیکه غطریف بن عطاء کندی حکمران خراسان بود، امارت سیستان به عثمان بن عماره تعلق داشت، و چون درین وقت حصین سیستانی خروج کرد، عثمان در مقابل او شکست خورد، و غطریف از طرف خود در یربن یزید را با ۱۲ هزار لشکر به مقابلش فرستاد، حصین با سه صد مرد آمد و جمله لشکریان جریر را بکشت^۱.

مردم خراسان که در امور لشکری مهارت داشتند، و در عصر عباسیان هم این استعداد حربی شان انکشاف یافت، در تاریخ لشکری عصر عباسیان مقام بزرگی دارند و رجال بسیار معروف و لشکر کشان فاتح از آنها بر آمدند، که از ان جمله طاهر بن حسین (متولد ۱۵۹ هـ ۷۷۵ م) از مردم پوشنگ هرات بود، که جدش مصعب بن رزیک حکمرانی هرات و پوشنگ داشت، و وی بغداد را برای مامون فتح کرد، و او را بر مسند خلافت عباسی نشانید^۲ و بعداً موسس سلاله طاهریان در خراسان گردید، که نخستین دولت آزاد خراسانی در دوره اسلامیست، و ما از کارنامه های لشکری و سیاسی او و اخلافش در جلد دوم این تاریخ به تفصیل بحث خواهیم راند. البسه و لوازم عسکری :

لباس عمومی لشکریان قرون اولیه اسلامی به تفصیل معلوم نیست، ولی صنف سواران همواره زره و خودیکه به پره های نسر آراسته بود می پوشیدند، و پیادگان قباهای کوتاهیکه تازیرزانو رسیدی، با سراویل پوشیدندی. پزار آنها مشابه چپلی بود که تاکنون هم مردم کوهساران افغان می پوشند.^۳

در خراسان لوازم عسکری خاصی موجود بود، که حیات و آب و هوا و مواسم این سرزمین لزوم داشت. چنانچه در سنه ۱۲۹ هـ ۷۴۶ م چون بومسلم لشکر گاه خود را در رماخوان آراسته بود، در آغاز آن لوازم عسکری نداشت، ولی بعد از چند روز عبدالله بن بسطام که بمنزلت آمر لوازم او بود، چیزهای ذیل را برای لشکر مهیا گردانید:

۱- زین الاخبار خطی ۷۸ الف

۲- تاریخ الامم الاسلامیه ۳/۲۰۳

۳- تاریخ الاسلام السیاسی ۱/۳۷۴ بحواله سید امیر علی ۶۴